

بنام خدای معلولان و موفق ها

معلولیت و موفقیت ( جلد ششم )

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی



The image shows a personal identification card for Mohammad Nazari Gandomani. It features a portrait of the individual on the left, a purple stamp with the word 'موفقیت' (Success) in the center, and the logo of the National Organization for the Disabled of Iran on the right. The card contains the following information:

- کد ده رقمی: (Blank)
- نام و نام خانوادگی: محمد نظری گندشمین
- نوع معلولیت: جسمی حرکتی
- شدت معلولیت: خیلی شدید ۹۶٪
- استان: اردبیل
- Handwritten signature: دکتر بهزاد داوودیان
- Title: مدیر کل بهزیستی

## فهرست مطالب:

- 1) 4 راز زندگی معلولان موفق
- 2) زندگینامه مرحوم ،خانم فاطمه (شکوه) میرفتاح به قلم خودش
- 3) زیباترین دانش آموز چینی
- 4) مردی با سر برعکس...
- 5) مردی که با پاهایش کاری می کند که ما با 4تا دست هم نمی توانیم!
- 6) داستانی از رمز موفقیت
- 7) انگیزه و مقاومت این مرد ستودنی است !
- 8) ازدواج یک دختر سرطانی قبل از مرگش!
- 9) زندگینامه توماس ادیسون – معلولیت شنوایی
- 10) ازدواج زشت ترین مرد با زیباترین زن!
- 11) اراده و موفقیت
- 12) سومین دوره مسابقات شنا باشگاهی بانوان معلول وجانباز کشور
- 13) ازدواج زن زیبای 188 سانتی متری با مرد 80 سانتی!!
- 14) ناامید ، معلول است
- 15) رمز موفقیت معلولی که تنها با دست هایش رانندگی می کند

- (16) طبع بلند یک معلول (محمد صمدی)
- (17) گفت و گو با سعید ضروری معلول موفق
- (18) درباره کتاب شکفتن در کویر، یادداشت‌های روزانه یک معلول
- (19) محسن مقنی ، مخترع معلول یزدی
- (20) از معلولیت تا موفقیت
- (21) عشق محدودیت نمی شناسد
- (22) زهره اعتضاد
- (23) زن معلول چتر باز شد
- (24) مدرس دانشگاهی که هیچ گاه از پا ننشسته است.
- (25) نصرآبادی (فاطمه)
- (26) گفتگو با یکی از معلولان موفق بهنام سلیمانی
- (27) زندگینامه طه حسین (معلولیت نابینایی)
- (28) حتما ببین

## ۴ راز زندگی معلولان موفق

مدت هاست که سوالی ذهنم را به خود مشغول کرده است؛ به راستی شما چه کسی را معلول می خوانید؟ شاید پاسخ من اندکی متفاوت باشد؛ من می گویم معلول کسی نیست که دست، پا، بینایی یا شنوایی او مشکل داشته باشد. به عقیده من معلول کسی است که به نیروی تفکر خویش ایمان ندارد، او فکرش را اسیر باور «نمی توانم» کرده است، کسی که دیدگانش را روی فرصت ها و نعمت های زندگی بسته است. آن که خود را قربانی تمام عیار رنج ها و ناخوشایندی های زندگی می کند و یا از داشتن اخلاق پسندیده محروم است. آه! خدا نکند روح و روان مان گرفتار حفره های خالی شود که اگر ضرب آهنگ یاس و ناامیدی در گوش جانانت طنین انداز شود، آن هنگام است که من، تو را یک «معلول» می خوانم. مخاطبان محترم مطالب «باور مثبت» مستحضر هستند که از هفته پیش تصمیم گرفتیم توان یابان عزیز را راهنمایی کنیم تا به جای آن که با مطلق نگری، معلولیت خود را مساوی با ناتوانی بپندارند، به نیروهای درونی و توانمندی های خود ایمان بیاورند و در مسیر رشد و موفقیت شروع به حرکت و تعالی کنند. در این شماره و شماره آینده قصد داریم به مهم ترین رموز موفقیت معلولانی اشاره کنیم که نه تنها از احساس رضایتمندی نسبت به خود و زندگی شان سرشارند بلکه عضوی مفید و موثر نیز در جامعه هستند و با تکیه بر مهارت های درونی شان تاثیر شگرفی در تسهیل زندگی دیگران دارند. پرورش نیروی معجزه گر «اعتماد به نفس» مهم ترین عامل ترقی این دسته از افراد است که در ادامه با فاکتورهای مهم آن آشنا خواهید شد.

البته بر هیچ کس پوشیده نیست که گاهی اوقات مسائل و مشکلات مختلف دست به دست هم می دهند و در تضعیف روحیه معلول موثر واقع می شوند. طبیعی است که به عنوان مثال نگاه های ترحم آمیز مردم، دید نادرست برخی از افراد جامعه نسبت به معلولان، نبود فرصت های شغلی، مشکلات اقتصادی و معضلات رفت و آمد، کمبود امکانات رفاهی برای این قشر از جامعه و مشکلات و عوامل دیگری که قسمت عمده ای از زندگی معلولان را شامل می شود موجب کاهش اراده و تضعیف روحیه آنان شود. اما معلولان موفق با تکیه بر این باور مثبت که

رنج و مشقت قسمتی از زندگی و البته آموزنده است، نه تنها راه حل را در گریز از مشکلات نمی بینند بلکه به استقبال مشکلات نیز می روند. از نگاه این دسته از افراد «پاییز بهانه است؛ برگ ها پای رفتن دارند». با مطالعه نکاتی که در ادامه می خوانید با اسرار زندگی معلولان موفق بیشتر آشنا شوید:

۱ - با شرایط معلولیت خود کنار بیایید و آن را بپذیرید: تا زمانی که فرد معلول زندگی خود را با غصه و یاس بگذراند و مدام مشغول زمزمه کردن سوالاتی باشد نظیر «چطور این اتفاق افتاد»، «آخر چرا من»، «با این درجه از معلولیت دیگر چگونه می توانم به آرزوها و اهدافم برسم» و... مطمئناً شاهد هیچ پیشرفتی در پذیرش معلولیت خود و حرکت به سمت موفقیت نخواهد بود. روان شناسان معتقدند زمانی که فرد، معلولیت خود را بپذیرد میزان تحمل او برای کنار آمدن با شرایط معلولیت بالا خواهد رفت و متعاقب آن به راحتی می تواند توانایی ها و ناتوانی های خود را شناسایی و از آن ها برای هر چه بهتر زیستن استفاده کند.

۲ - از موفقیت های کوچک اما قابل دسترسی شروع کنید و در حد توانایی و امکانات تان برای خود هدف تعیین کنید: مشکل عمده معلولان باور نادرست «نمی توانم» است. در بسیاری از معلولان موفق بعد از پذیرش و کنار آمدن با شرایطی که برای شان رخ داده است چیزی شبیه تولد «حس توانستن» بیدار می شود. این دسته از افراد معتقدند طوری باید واقع بین باشی که پذیرش اینک بخشی از سلامتی ات را از دست داده ای و طوری امیدوار باشی که ایمان داشته باشی فردا در دستان توست. از اهداف کوچک که می دانی احتمال موفقیت در آن ها بالاست شروع کنید و سپس به سراغ تحقق آرزوهای بزرگ خود بروید. قبول دارم که این آغاز، برای تعدادی از افراد سخت است. اما آهسته آهسته بلند شو، حرکت کن و بدان که در این راه قدم برداشتن، دست و بالت را بارها زخمی خواهد کرد، اما آبدیده می شوی و می آموزی که از جاده های پرپیچ و خم زندگی نهراسی، از مقصد بی انتها نهراسی، از نرسیدن نهراسی و تنها پیش بروی و بروی و بروی.

۳ - از تمام توانمندی های جسمانی خود که برای تان باقی مانده استفاده حداکثری را ببرید: کم نیستند افرادی که ناتوانی یا نقصی در یکی از اعضای بدن دارند ولی با استفاده از دیگر اعضای سالم بدن کاری را شروع و با انجام تمرین های کافی در آن مهارت کسب می کنند و به موفقیت می رسند. یک نفر در ادامه تحصیل، یک نفر در ورزش، دیگری در هنر و ... بیشتر معلولان به این امر واقفند که اگر چه در برخی حوزه ها به دلیل شرایط جسمی شان محدودیت هایی دارند اما همین اندازه که از نعمت وجود روح سالم، تفکری خلاق و پویا و تدبیر برخوردارند، پس یعنی همه چیز دارند و با استفاده از آن ها کمبودهایشان را جبران می کنند.

۴ - بین وظیفه همین لحظه ات چیست، همان را خوب انجام بده: تعدادی از افراد معلول که به شکل ناگهانی دچار آسیب جسمی شده اند همواره نگرانند که آینده من چه می شود؟ نکند وضعیت از آنچه هست بدتر شود؟ نکند رفته رفته به دلیل نقص عضو فعلی ام، سلامتی عمومی ام نیز به خطر بیفتد؟ این دسته از افراد اغلب در حال زندگی نمی کنند و اگر چه انگیزه خوبی برای پیشرفت دارند و به همه نکات ذکر شده در راهکارهای 1 تا 3 پایبندند اما از آن جا که در آینده زندگی می کنند نه در حال، مدام فکر آن ها درگیر نگرانی برای فرداها و مشکلات آن خواهد بود. در صورتی که در چنین شرایطی قرار گرفتید سریعاً به خودتان بگویید آن مرحله نیز راهکارها، وظایف و مراقبت های خاص خود را دارد. به چیز دیگری فکر نکنید. فقط به وظیفه روز و لحظه تان فکر کنید. با خود بگویید این مدت را با همین شیوه پیش آمده ام و در هر مرحله با دشواری های آن مرحله جنگیدم و برایش راه حل یافتم. بعد از این نیز هر مشکلی پیش آید راه حل آن را خواهم یافت. گرد و غبار دلهره ها که به کنار رود می بینی دیگر اهمیت پایان ماجرا و قصه ها برایت کمرنگ تر می شود و لذت پیمودن راه را با چیز دیگری مبادله نمی کنی.

## زندگینامه مرحوم، خانم فاطمه (شکوه) میرفتاح به قلم خودش



زندگی فراز یک زندگی است. ایروان ای است که گزیده است  
 در خانه های نسبتاً متوسطی بودم، من یک حسن که با دستم میزبان  
 دکتر زن خانم در سید، انستیتی فیزیولوژی در خرمین بودم. با کت فرزند (سرپرده) انفر  
 بدیع و من میزبان بودم. به هم "روشن شد" است این کاشی ای زندگی  
 بر روی دیوار ۱۵ دقیقه است. این از دور، بیست سال زودتر وارد کردیم.  
 در آن احوالی وارد کردیم که همیشه در دستهای مادر طبری انعام. در دستهای آنکه در دست  
 آن زمان در صحنه را خوب نوشتند. بیاد دارم میران به سال دو سه دهی  
 خانم آن وقت معلم می بود که طبری مرا شناخت. برای فیدان میب بود.  
 در آن زمان به بیست و دو سالگی بودم که به کمال بودم. در آن زمان از آن جوانی  
 آن وقت که از آن زمان علاج دانسی به شای می کردم و آن نیده مردم را به آن زمان  
 معلم در سطح انجمنی تقویت کردیم.  
 میران نیز در آن زمان ای میران در دستهای بدنی آن فیزیولوژی در دستهای  
 پیش از گذشته بود. از آنجایی که دخا زاده نسبتاً مذهبی بودم و مردم.  
 سکه و زینت کردن من نیست. بار خا زاده ام که آن آخری بود. دلای به  
 زینت فرسی دستهای می بردم و آنرا در آن می کردم.

۱۸ تیر ۱۳۸۴ برای خانم دکتر میرفتاح که در امریکا زندگی می کرد، فکسی فرستادم و از ایشان خواستم که خلاصه ای از زندگینامه خود را برایم بفرستد تا در مقدمه کتاب "در آسمانی دیگر" (خاطرات من از پارالمپیک آتن ۲۰۰۴) از آن استفاده کنم. کمتر از یک ماه بعد، پاکتی پستی به دستم رسید. خانم میرفتاح در ۱۴ صفحه، خلاصه ای از زندگی پر فراز و نشیب خود را نوشته و برایم فرستاده بود.

هرچند گوشه‌هایی از زندگینامه ایشان را در همان کتاب و بعداً در سایت‌م روز+نامه منتشر کردم، حالا تصمیم گرفته‌ام به مناسبت سومین سالگرد درگذشت ایشان در خرداد ۱۳۸۹ اصل این نوشته برای اولین بار منتشر کنم. خانم دکتر میرفتاح در متن زیر، با قلم خودش، گوشه‌هایی از زندگی‌اش را تصویر کرده است.

انتشار زندگینامه خانم دکتر میرفتاح را به پسر ایشان، آقای آرش محمودی، تقدیم می‌کنم.  
\*\*\*

زندگی هر انسانی، داستانی است. امیدوارم این داستان آموزنده باشد.

در خانواده‌ای نسبتاً متوسط به دنیا آمدم. من بچه حسن آباد هستم. پدرم بازاری و مادرم خانه دار بود. انسان‌های فوق‌العاده خوبی بودند. ما هشت فرزند (سه پسر و پنج دختر) بودیم و من چهارمین فرزند بودم. همیشه مادرم (روحش شاد) می‌گفت ای کاش این دختر، پسر بود! به دلیل شلوغی و شیطنت بیش از حد، یک سال زودتر وارد مدرسه شدم. دوره ابتدایی را در مدرسه تهمینه و دبیرستان را در طبری گذراندم. در دبیرستان اکثر دانش‌آموزان و معلمان مرا خوب می‌شناختند. به یاد دارم پس از ۳۰ سال در یک مهمانی خانوادگی، وقتی معلم شیمی مدرسه طبری مرا شناخت، برایم چندان عجیب نبود.

در مدرسه همیشه مبصر و در عین حال، بازیکن بسکتبال بودم. در این مدرسه من بیش از درس خواندن، آموختم. از همان زمان علاقه وافری به معلمی پیدا کردم و آینده خودم را به عنوان معلم در محیط اجتماعی تعیین کردم.

پس از قبولی در دانشسرای عالی تهران در رشته تربیت بدنی، فعالیت‌های ورزشی‌ام بیش از گذشته شد. از آنجایی که در خانواده‌ای نسبتاً مذهبی بزرگ شده بودم، مسئله ورزش کردن من همیشه برای خانواده‌ام مشکل‌آفرین بود. ولی من با زبان خوش و شوخی، پدر و مادرم را از خود راضی می‌کردم.

مرحله دوم زندگی‌ام ازدواج بود. همانند سایر دخترها، با مردی که به خواستگاریم آمده بود، با وجود مخالفت والدین ازدواج کردم و پس از اتمام تحصیل دانشگاهی راهی استان خراسان و



شهر مشهد شدم. در دو دبیرستان دخترانه معلم ورزش بودم و در عین حال، ساعات آزادم را به تدریس در آموزشگاه پرستاری جرجانی و تیم بسکتبال دانشگاه مشهد اختصاص دادم. در طول دو سال فعالیت کاری در مشهد، به موفقیت‌های زیادی دست یافتم. همانند سایر افراد، تصمیم گرفتیم برای ادامه تحصیل و زندگی بهتر راهی خارج شویم. از آنجایی که برادرم در امریکا بود، ما هم راهی امریکا شدیم. در طول آن سالها، زندگی زناشویی خوبی داشتم.

در دانشگاه‌های تگزاس فوق لیسانس و دکترا را دنبال کردم و با شروع دوره دکترای تربیت بدنی، صاحب فرزندى شدم و نامش را آرش گذاشتیم.

در مقطعی که ما در امریکا تحصیل می‌کردیم، فعالیت‌های دانشجویان علیه رژیم پهلوی گسترش یافته بود و در دوره پایانی دکترا، همزمان با ورود شاه و فرح به کاخ سفید، ما هم راهی واشنگتن شدیم.

#### معلولیت و آغاز زندگی جدید

در مسیر واشنگتن، دچار سانحه رانندگی شدم. فرزندم از پنجره ماشین به بیرون پرتاب شد و من برای گرفتن او حرکت کردم. در نتیجه این حرکت، ستون مهره‌هایم با دنده ماشین تماس پیدا کرد و من از ناحیه T8 یعنی هشتمین مهره پشتی دچار ضایعه نخاعی شدم. به مدت یک سال در بیمارستان‌ها و مراکز توانبخشی تحت درمان قرار گرفتم. در این لحظات هرگز نمی‌دانستم معلولیت یعنی چه؟ گریه‌های مداوم مرا افسرده کرده بود و تقریباً نمی‌دانستم چه بلایی بر سرم آمده است. من که تا دیروز با فعالیت‌های شدید همگان را متحیر کرده بودم، امروز با بی‌حرکتی، خودم را حیران کرده بودم.

با شروع زندگی جدید، یعنی حرکت با صندلی چرخدار در تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۵۷، به عنوان یک آسیب‌دیده نخاعی شناخته شدم. در روند این زندگی جدید، در سال ۱۳۵۹ عازم آلمان شدم و در مرکز توانبخشی هایدالبرگ تحت درمان قرار گرفتم. در آلمان مفهوم معلولیت و عوارض آن را به طرز باورنکردنی فرا گرفتم. زیرا این مرکز بیش از هزاران معلول با عوارض متفاوت را تحت آموزش قرار می‌داد. به یاد دارم اولین شبی را که در این مرکز با پزشک

معالجم گذراندم. پس از مدتی بحث پیرامون شرایط من، در پایان جلسه این پزشک مرا با اشک‌های فراوانم تنها گذاشت. در آلمان فهمیدم هیچ راه حل درمانی برای ضایعات نخاعی وجود ندارد و من برای همیشه بر روی صندلی چرخدار نشسته‌ام. بالطبع این معلولیت بر روی زندگی زناشویی من اثرگذار بود و در سال ۱۳۶۳ از همسرم جدا شدم.

در زمان ورود به ایران، یعنی در اسفند ۱۳۵۸، با دانشگاه تربیت معلم تهران که قبلاً قرارداد داشتم، جلسه‌ای تدوین شد تا شرایط و ارزش‌های مرا بررسی کنند. برای همگان قابل درک نبود که یک معلم ورزش بر روی صندلی چرخدار بتواند در این رشته (تربیت بدنی) فعالیت داشته باشد. با همکاری جمعی از انسان‌های خوب به استخدام دانشگاه تربیت معلم درآمدم. به یاد دارم یکی از همکاران دانشگاهی‌ام برای دیگران توضیح می‌داد که "میرفتاح می‌خواهد با دانش و معلوماتش به دانشجویان درس بدهد، نه با پاهایش". جمله زیبایی بود. شاید به همین دلیل مرا تحریک کرد تا لحظه‌ای که در دانشگاه کار می‌کردم، یک لحظه فراگیری متون جدید و اطلاعات علمی را فراموش نکنم.

با تعطیلی دانشگاه در ۱۳۵۹ (انقلاب فرهنگی)، همکاران من در مدارس و مراکز آموزش و پرورش به کار ورزشی پرداختند و من و چند نفر از همکاران جذب مرکز نشر دانشگاهی شدیم. چهار سال از این زمان گذشت تا مسئله جدایی من از همسرم در زندگی ما مفهوم پیدا کرد. به یاد دارم روز پس از جدایی و تنهایی را. من و فرزند شش ساله‌ام روبروی سطح شیبدار ایستاده بودیم و در این تفکر بودیم که چگونه از این سطح شیب دار پایین برویم. پدر و مادرم از ابتدای معلولیتم مثل یک کوه تکیه‌گاه من بودند. در طول کمتر از یک هفته، من و فرزندم صاحب خانه‌ای شدیم که پدر و مادرم در نزدیکی خودشان پیدا کرده بودند. زندگی انفرادی من به عنوان یک مادر، پدر، معلم، و دوست برای فرزند شش ساله‌ام، مسئولیت سنگین و غیرقابل تصویری را بر عهده من گذاشت.

از آنجایی که به عنوان یک ورزشکار در زندگی ورزشی آموخته بودم که شکست‌ها همیشه مظهر پیروزی‌اند و هرچه شکست عمیق‌تر باشد به نقطه پیروزی نزدیک‌تر خواهیم شد؛ با چنین باوری زندگی سخت و پر پیچ و خم را آغاز کردم.

معلولیت عارضه تلخی است ولی بازتاب این عارضه سبب شکوفایی در زمینه‌های مختلف زندگی می‌گردد. من نیز از جمله انسان‌های خوشبختی بودم که عارضه معلولیت مرا توانمندتر از گذشته کرد. شاید فعالیت‌های من ناشی از اثبات این واقعیت بود که به همگان ثابت کنم با وجود معلولیت، من انسان بزرگی هستم و در این راه موفق نیز شدم. به خود می‌بالم و از خدای خود سپاسگزارم.



### زندگی علمی

از زمان تعطیلی دانشگاه، فعالیت‌های علمی‌ام را در مرکز نشر دانشگاهی دنبال کردم. قبل از شروع کار در مرکز نشر دانشگاهی، من اولین کتابی را که به صورت ترجمه و تالیف نوشتم، به

نام "ورزش جانبازان و معلولان" با هزینه شخصی در سال ۱۳۵۹ با کمک انتشارات نارمک به چاپ رساندم.

در سال ۱۳۶۲ کتاب "آیا به راستی شما معلولید" از مرکز نشر دانشگاهی منتشر شد. این کتاب برای مدت طولانی در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید، زیرا ما در جنگ به سر می‌بردیم و جانبازان ضایعه نخاعی کم نبودند. اغراق‌آمیز نخواهد بود اگر بیان کنم جانبازان بی‌شماری با من تماس گرفتند و از کتابم تعریف و تشکر کردند، زیرا این کتاب توانسته بود مسیر زندگی جدید را برای آنان آسان کند. این کتاب را من با تجربه و آزمون آموخته بودم و به دیگران آموزش دادم. به همین ترتیب، در طول فعالیت‌های آموزشی‌ام به عنوان معلم تربیت بدنی در دانشگاه، کتب زیادی را به رشته تحریر در آوردم. از جمله: آمادگی جسمانی، فیزیوتراپی در ورزش، بسکتبال بر روی صندلی چرخدار، اختلالات جنسی ناشی از اختلالات عصبی، و جزوه‌های آموزشی متعددی را منتشر کردم.

در مراکز مختلف به امر تدریس می‌پرداختم، از جمله مراکز آموزش و پرورش، و دانشگاه‌های مختلف در سطح تهران. از جمله فعالیت‌های آموزشی که به آن افتخار می‌کنم، طرح درس ورزش معلولین در سال ۱۳۶۰ بود که برای اولین بار در سطح آموزش عالی برای دوره کارشناسی ارائه می‌شد. پس از تصویب طرح درس و نوشتن کتاب درسی، از سال ۱۳۶۳ تاکنون، درس ورزش معلولین در رشته تربیت بدنی در تمام مراکز آموزش و پرورش و دوره لیسانس رشته تربیت بدنی به عنوان یک درس اصلی تدریس می‌شود. همچنین طرح درس دوره کارشناسی ارشد و دوره دکترا نیز تدوین شده و چند سال است که در ایران از طرف وزارت فرهنگ و آموزش عالی مورد حمایت قرار گرفته است.

یکی از دلایلی که این واحد درسی را تدوین کردم این واقعیت بود که عارضه معلولیت سبب فقر حرکتی و محدودیت حرکتی در انسان می‌شود و فعالیت‌های ورزشی تنها و تنها وسیله‌ای هستند که می‌توانند این کمبود حرکتی را با جایگزین کردن دیگر قسمت‌های بدن جبران کنند.

در نتیجه، مبارزه با معلولیت را به عنوان یک امر مهم در زندگیمان آموختم و دیگران نیز باید بیاموزند.

به یاد دارم یکی از دانشجویان رشته تربیت بدنی و معلم ورزش منطقه شش تهران، پس از چند سال کار به عنوان معلم، در اثر حادثه اتومبیل از ناحیه T11 دچار عارضه نخاعی شد. وقتی در بیمارستان آراد تهران به دیدارش رفتم، این جمله را بیان کرد: "اگر شما در زندگی‌تان موفق شدید، من هم مطمئناً موفق خواهم بود." پس از درمان و توانبخشی، این خانم به مدرسه برگشت و از او خواستند که وضعیت آموزشی خود را عوض کند، یعنی به جای معلم ورزش، معلم درسی دیگر شود. ایشان با اصرار و مبارزه با چنین تفکری که فعالیت‌های ورزشی فقط برای افراد سالم است، همچنان معلم ورزش باقی ماند. او در حال حاضر صاحب دو فرزند است و در کنار همسر و خانواده‌اش و کار اجتماعی‌اش به عنوان معلم ورزش، زندگی را مانند سایر افراد سپری می‌کند.

در کنار کار آموزشی و ترجمه و تالیف کتب مختلف تربیت بدنی و علوم ورزشی، در کنگره‌های پزشکی و ورزشی نقش بسیار فعالی داشته‌ام، زیرا به همگان ثابت کرده بودم که نقش ورزش در زندگی بیماران و معلولین (چه جسمی و چه روانی) از اهمیت خاصی برخوردار است.

همچنین با سایر ارگان‌های اجتماعی، از جمله سازمان بهزیستی، و شورای عالی شهرسازی همکاری داشتم که ثمره آن، کتاب "رفع موانع معماری برای افراد معلول" بود.

با کمیته ملی المپیک، ورزش بانوان ایران، شورای عالی همبستگی زنان مسلمان، شورای عالی برنامه‌ریزی آموزش و پرورش، صدا و سیما جمهوری اسلامی، برنامه ورزش بانوان در رادیو و برنامه ورزشی معلولین در تلویزیون، ورزش بانوان استان تهران و مراکز مختلف جانبازان و جامعه معلولین در ایران همکاری داشته‌ام.

## ورزش معلولین و مسئولیت‌های من

از سال ۱۳۵۹ که برای اولین بار در استادیوم امجدیه (شهید شیروودی)، به اتاق کوچکی در طبقه اول وارد شدم، انسانی بر روی صندلی چرخدار در مقابل خود دیدم. از همانجا تصمیم گرفتم عضو موثری در ورزش افراد معلول باشم.

در اواسط ۱۳۵۹ تشکیلات ورزش معلولین با شروع جنگ تغییر کرد. فدراسیون ورزش جانبازان و معلولین نامگذاری شد. در آن زمان انسان شریفی که خود معلولیت را تجربه و درک کرده بود، مسئولیت را پذیرفت و گروهی از افراد علاقمند را جذب کرد. به یاد می‌آورم اولین دوره تربیت بدنی ورزش معلولین را با چند تن همکار دانشگاهی در تهران و در دانشگاه علم و صنعت برگزار کردیم. همه چیز درس می‌دادیم و تمام همکاران سعی در توجیه معلولیت داشتند. شاید وجود من نقطه مثبتی برای افراد بود. از همان سال به عنوان یک کارشناس ورزش معلولین در فدراسیون خدمتگذار بودم تا لحظه‌ای که ایران را ترک کردم. به یاد دارم روز چهارشنبه ساعت شش بعداز ظهر از جلسه پارالمپیک به خانه برمی‌گشتم. این آخرین جلسه‌ای بود که من رفتم. روز بعد در بیمارستان خاتم‌الانبیاء بستری شدم.

در فدراسیون جانبازان و معلولین مسئولیت خاصی نداشتم و همچنان که بیان کردم، به عنوان یک کارشناس انجام وظیفه می‌کردم. می‌نوشتم، سخنرانی می‌کردم، تدریس و عمل می‌کردم. یکی از مهم‌ترین بازتاب‌های حضور من در فدراسیون، شروع ورزش خانم‌های معلول بود. کمیته ورزش بانوان با همکاری چند تن از اساتید دانشگاه تربیت معلم و همکاری ورزش بانوان شکل گرفت. به یاد دارم زمانی را که برای اولین بار، جمعی از خانم‌های معلول را جهت آموزش شنا به استخر ونک بردیم. یکی از خانم‌های معلول آنچنان از آب ترسیده بود که موج آب برای شناگران مشکل‌آفرین شده بود. همین خانم بعد از یک سال شیرجه می‌زد و در مسابقات شرکت می‌کرد. معلولیت این خانم، قطع کامل یک پا بود و هرگز بدون پا در هیچ کجا ظاهر

نشده بود. بعدها ادامه تحصیل داد، کار گرفت، و زندگی زیبایی برای خودش ساخت. اگر فعالیت‌های ورزشی برای مردان جامعه ما لازم و ضروری بود، برای خانم‌های معلول قابل توصیف نیست. زیرا زن بودن در جامعه ما خود مشکلی بزرگ بود؛ و زن + معلولیت دردناکتر بود.

از دیگر وظایف من در فدراسیون جانبازان و معلولین، آموزش به سایرین بود. بخش عمده‌ای از مسئولیت‌های فدراسیون، تربیت نیروهای انسانی در سراسر کشور بود. تدریس و مسافرت از این استان به استان دیگر از جمله وظایفم بود. به هر استانی گام می‌گذاشتیم، با فقر و عدم آگاهی مسئولین روبرو بودیم. موانع معماری، عدم باور مسئولین استان‌ها، نبود بودجه و هزاران مشکل دیگر در پیش روی ورزش معلولین بود.

به جاست که از انسان بزرگی که در حدود ۲۶ سال (تا سال ۱۳۸۴ که این مطلب نوشته شده) همچنان مسئولیت و سرپرستی فدراسیون را بر عهده دارد یاد کنم، جناب آقای خسروی وفا. این جمله ایشان همیشه در گوش من طنین انداخته که به داوران، مربیان و کارکنان می‌گفت "به یاد داشته باشید که ما خدمتگزار این عزیزان هستیم؛ هرگز کاری نکنید که سبب ناراحتی یک جانباز یا یک معلول شود." در فدراسیون با وجود حاکمیت تفکر آقای خسروی وفا، تبعیض بین جانباز و معلول برداشته شده بود. همگان یکسان و بر اساس توانمندی و آگاهی جسمانی و رشته ورزشی مورد سنجش قرار می‌گرفتند. هرچه قوی‌تر، هرچه معلولیت شدیدتر، انسان والاتر. این شعار ایشان بود.

از دیگر فعالیت‌های من در فدراسیون، ایجاد گروه تحقیق و انتشارات کتب و مجله بود. ما برای رساندن صدایمان در سراسر ایران می‌باید مجله‌ای منتشر می‌کردیم. همچنین تحقیقاتی پیرامون ارزش‌های مهم ورزش و زندگی افراد معلول و رشته‌های ورزشی انجام می‌دادیم.

من از سال ۱۳۵۹ ساعاتی متمادی را در فدراسیون بسر می‌بردم. جالب است که من تنها زن در بین یک جمع مردانه فعالیت می‌کردم. احترام بیش از حد تمام همکاران و فدراسیون، علاقه مرا به این جمع بیش از پیش می‌کرد. هر کجا که در زندگی مشکلی برایم پیش می‌آمد، می‌دانستم

که خانه‌ای در خیابان شهید مفتح، نبش ورزشنده وجود دارد که مسائل را پاسخگوست. این مرکز تنها خانه من نبود، بلکه خانه تمامی افراد جانباز و معلول سراسر کشور بود.

کتاب‌های زیادی در فدراسیون به چاپ رسیده است، از جمله والیبال نشسته، گلبال نابینایان و غیره. انتشار هفته‌نامه و ماهنامه نیز از جمله وظایف ما در فدراسیون بود. فدراسیونی که فقط با ۵ نفر تشکیلات خود را پی ریزی کرد، در حال حاضر ۱۰۰ تیم والیبال نشسته دارد که هر تیم متشکل از ۱۰ نفر است، یعنی فقط ۱۰۰۰ نفر فقط یک رشته ورزشی فعالیت دارند.

ما علاوه بر فعالیت‌های داخلی، فعالیت‌های برون مرزی نیز داشتیم. از سال ۱۹۹۰ برای اولین بار من همراه کاروان فدراسیون معلولین راهی هلند شدم. در آنجا با مسئولین وارد بحث و گفتگو شدیم و مسئله حجاب را با توضیح و اهمیت آن بررسی کردیم. از همان سال، رئیس فدراسیون در تمام مسابقات، تیم زنان و مردان را در میادین ورزشی شرکت می‌داد.

گهگاه به عنوان مترجم هم کار می‌کردم. البته نه به طور رسمی، زیرا ما همیشه گروه مترجمان داشتیم و در مسئولیت یکدیگر دخالت نمی‌کردیم.

در فعالیت‌های برون مرزی، اکثر اوقات نماینده فدراسیون در مجامع بین‌المللی بودم که این امر برای کشورهای اروپایی عجیب بود که نماینده فدراسیون یک خانم و همچنین یک معلول باشد. آنان به مرور زمان به واقعیت‌های جامعه ما پی بردند. از افتخارات اینجانب، انتخاب من در سازمان ISMWSF با رای مخفی در مجمع این سازمان در سال ۱۳۸۱ بود.

به طور خلاصه بیان کنم جمعی انسان از خود گذشته در سطح ایران زحمات زیادی کشیدند، به حدی که در حال حاضر ما کشوری بسیار شناخته شده هستیم و جایگاه بالایی از نظر ورزش افراد معلول در جهان داریم. این فعالیت‌ها با کوشش تک تک افراد انجام گرفته و من نیز سهم کوچکی در گسترش و توسعه ورزش معلولین داشته‌ام که به خود می‌بالم. زیرا هرچه خواندم و آموزش گرفتم، با هیجانی وصف ناپذیر به دیگران آموخته‌ام و آموزش دادم. در زندگی انسان‌های بیشماری جایگاه پیدا کردم و الگوی خوبی برای معلولین بودم. پشتکار و جدیت و رمز موفقیت را از ورزش آموخته‌ام و به دیگران نیز آموزش دادم.



ورزشکاران جانباز و معلول ما خوب به یاد دارند که فعالیت‌های ورزشی چگونه زندگی فردی و اجتماعی آنان را متحول کرده است. چگونه جامعه را آموزش دادند، در درجه اول خودشان آموختند و عمل کردند، و بعد خانواده‌هایشان دیدند و به واقعیت پی بردند. آنها سکوه‌های مقام اولی را در ایران و جهان تسخیر کردند. خانواده‌هایی که فرزندان خود را باور نداشتند، به آنان افتخار کردند. نه تنها خود افراد معلول، بلکه خانواده‌هایشان و جامعه نیز به این اصل رسید که درمان افراد معلول تنها بعد پزشکی و پیراپزشکی نیست، بلکه ورزش جایگاه خاصی در زندگی این عزیزان دارد.

این پیام من به تمام افراد معلول است: با بی حرکتی از طریق حرکت مبارزه کنید و آمادگی روانی و جسمانی خود را بالا ببرید تا به استقلال فردی دست پیدا کنید.



روحش شاد و راهش پر رهرو باد

منبع: سایت روزنامه

## زیباترین دانش آموز چینی

باشگاه خبرنگاران: تعریف زیبایی بسیار گسترده است و شاید اولین معنی که به ذهن ما می رسد معنای ظاهری آن باشد. همه با دیدن این کلمه زیبایی را تنها در چهره می بینیم اما گاهی این درون و اعمال انسان است که زیبایی یک فرد را می سازد و این زیبایی هیچگاه از بین نمی رود.

"هی کن جیاو" دختر بچه 13 ساله است که در منطقه "هونان" در چین زندگی می کند و از او می توانیم به عنوان یک مثال درست از انسان پاک و درست یاد کنیم و دوستی را به معنای کامل تمام کرده است تا حالا مردم چین به او لقب "زیباترین دانش آموز چین" را بدهند.



داستان از این قرار است که سه سال پیش و زمانی که "کن جیاو" تنها 9 سال سن داشت

متوجه شد که بهترین دوستش بر اثر یک بیماری قدرت حرکت را از دست داده است و دیگر نمی تواند راه برود به همین خاطر توانایی حضور در مدرسه را ندارد و از آنجایی که خانواده اش بضاعت مالی خوبی ندارند قادر به گرفتن سرویس مدرسه یا کلا حمل و نقل او به مدرسه نیستند.

این دختر اما رفیق صمیمی خود را رها نکرد و از سه سال پیش تا به حال هر روز او را پشت خود حمل می کند و به مدرسه می برد. او در تمام این سه سال مسیر 6 کیلومتری تا مدرسه را پیموده است و همکلاسی و دوست صمیمی خود را به کلاس ها رسانده.



این دختر باعث شد تا رسانه های چینی به او لقب "زیباترین دانش آموز چین" را بدهند و حالا مسئولین برای آن ها یک صندلی چرخ دار تهیه کرده اند و "کن جیاو" هر روز او را با صندلی چرخ دار به مدرسه می برد سپس دوستش را بغل می کند به طبقه دوم می برد.

او در مورد کار خود می گوید: " من به دوستم علاقه دارم و به هیچ عنوان برای دیده شدن این کار را انجام نداده ام. من دوست ندارم کلاس را بدون او ببینم و برای اینکه روز خوبی داشته باشم حتما باید همراه او باشم".



هر گونه فقدان یا کمبود اعتماد به نفسی که در خود احساس می کنید فقط توهمی بیش نیست. شما مخلوق با شکوه و بی کم و کاست خالقی مهربان و صاحب شعور هستید. شما مقتدرتر از آنید که حتی فکرش را هم بکنید. ( باربارا دی انجلیس)

مردی با سر برعکس...



این مرد برزیلی با سری برعکس متولد شده و هم‌اکنون یکی از موفق‌ترین افراد در حرفه خود است.

به گزارش سرویس بین‌الملل باشگاه خبرنگاران؛ «کلاديو ويرا» یک مرد برزیلی ۳۷ ساله است که با سری برعکس به دنیا آمده است. ويرا که به عنوان فردی معلول با برخی نواقص جسمانی متولد شده، هم‌اکنون یکی از بهترین سخنرانان در زمینه اصول موفقیت و خوشبختی است. به گفته مادر وی، پیش از تولد ويرا، پزشکان از او خواسته‌اند نوزادش را سقط کند. پس از تولد نیز بسیاری از اطرافیانش به او گفته‌اند این نوزاد شوم است و باید بمیرد. اما هم‌اکنون ويرا بدون نیاز به کمک دیگران، زندگی بسیار خوب و سرشار از موفقیتی را سپری می‌کند.



منبع: باشگاه خبرنگاران

## مردی که با پاهایش کاری می‌کند که ما با 4 تا دست هم نمی‌توانیم!

پیتر لانگ استاف 48 ساله یک سند زنده ای است از اینکه آرزو و امید می‌تواند بر هر چیزی چیره شود. اگرچه او 2 دست ندارد اما او تابلوهایی را می‌کشد که ما با چهار تا دست هم نمی‌توانیم. از وقتی که به یاد می‌آورد همیشه از پاهایش استفاده می‌کرده است. او بد شانسی آورده بود و وقتی متولد شد که مادرش دچار بیماری تالیدومید شده بود که باعث دفورم شدن جدی نوزاد می‌شود و پیتر نیز به شدت آسیب دید.





خوشبختانه این معلولیت جدی آرزو های این هنرمند را تحت تاثیر قرار نداد و از سن کم شروع به تلاش کردن کرد و فهمید که چگونه با پاهایش کار کند. حالا او می گوید که پای راستش درست مثل دست راست یک شخص معمولی کار می کند. او می تواند در را باز کند، و همه کارها را با یک پا انجام دهد.



قبل از روی آوردن به هنر، پیتر در یک مزرعه پرورش خوک کار می کرد و تراکتور می راند و حیوانات را نگهداری می کرد. او از این کار استعفا داد و به هنر روی آورد. او سریع در یک جنبش به نام "هنرمندانی که با دهان و پا کار می کنند" نام نویسی کرد و حالا کارهای او در همه جای دنیای نمایش داده می شود.



پیتر در کشیدن منظره تخصص دارد و همچنین کارت‌های کریسمس درست می‌کند.

## داستانی از رمز موفقیت

این رمز موفقیت است.

روزی مرد کوری روی پله های ساختمانی نشسته و کلاه و تابلویی را در کنار پایش قرار داده بود. روی تابلو خوانده میشد : «من کور هستم لطفا کمک کنید». روزنامه نگار خلاق از کنار او می گذشت و نگاهی به او انداخت فقط چند سکه در داخل کلاه بود.

او چند سکه داخل کلاه انداخت و بدون این که از مرد کور اجازه بگیرد تابلوی او را برداشت آن را برگرداند و اعلان دیگری روی آن نوشت و تابلو را کنار پای او گذاشت و آنجا را ترک کرد.

عصر آن روز روزنامه نگار به آن محل برگشت و متوجه شد که کلاه مرد کور پر از سکه و اسکناس شده است. مرد کور از صدای قدم های او خبرنگار را شناخت و خواست اگر او همان کسی است که آن تابلو را نوشته بگوید که بر روی آن چه نوشته است؟

روزنامه نگار جواب داد: چیز خاص و مهمی نبود

من فقط نوشته شما را به شکل دیگری نوشتم و لبخندی زد و به راه خود ادامه داد.

بر روی تابلوی او خوانده میشد:

**امروز بهار است ولی من نمی توانم آن را بینم !!!**

وقتی کارتتان را نمی توانید پیش ببرید استراتژی خود را تغییر دهید.

خواهید دید بهترین ها ممکن خواهد شد.

باور داشته باشید هر تغییری بهترین چیز برای زندگی است.

حتی برای کوچکترین اعمالتان از دل . فکر . هوش و روحتان مایه بگذارید

## انگیزه و مقاومت این مرد ستودنی است!



انگیزه و مقاومت این مرد ستودنی است! اسپنسر وست را تقریباً همه می شناسند. او 31 سال پیش در تورنتو، کانادا متولد شد و زمانی که تنها پنج سال داشت بدلیل یک اختلال نادر ژنتیکی در ستون فقرات، پاهای خود را از ناحیه زیر لگن از دست داد. پزشکان آن زمان به پدر و مادر او هشدار دادند که اسپنسر هرگز قادر به نشستن نخواهد بود. اما انگیزه و اراده ی غیرقابل وصف او باعث شد تا بدون در نظر گرفتن مشکلات ناشی از این نقص عضو از همان کودکی کارهایی غیر ممکن را انجام دهد. او با مقاومت هر چه تمامتر بر درد و رنجش غلبه کرد و پیام الهام بخش خود را در به چالش کشیدن موانع زندگی به گوش جهانیان رساند. بطوریکه در حال حاضر مخاطبان زیادی در سراسر دنیا او را بعنوان استاد انگیزه به رسمیت می شناسند ... او اخیراً به همراه دوستان کوهنوردش به قله کلیمانجارو صعود کرد در حالیکه در طول این سفر هفت روزه تنها دستانش بودند که او را به جلو می راندند. او با صعود به بالای بلندترین کوه در آفریقا باز هم ثابت کرد که نیروی اراده حد و مرزی ندارد.

## ازدواج یک دختر سرطانی قبل از مرگش!



کتی علیرغم تمام درد و رنج ناشی از بیماری سرطان ، ضعف بدنی ، شوک های ناشی از تزریق پی در پی مورفین ، قصد دارد مراسم عروسی خود را بدون هیچ عیب و نقصی برپا کند

دختری را که در تصویر می بینید ، کتی کرکپاتریک نام دارد؛ کتی 21 ساله به همراه نامزد 23 ساله خود نیک برای جشن عروسی شان آماده می شوند.



این عکس تنها چند دقیقه قبل از مراسم عروسی این دو جوان ، در روز 11 ژانویه 2005 گرفته شده است.



کتی مبتلا به سرطان است و بیماری وی در بدترین وضعیت خود قرار دارد؛ وی مجبور است هر روز ساعاتی زیر نظر پزشک و دستگاه های مخصوص قرار بگیرد. در این عکس ، نیک منتظر است تا کتی یکی دیگر از شیمی درمانی هایش به پایان برساند.



کتی علیرغم تمام درد و رنج ناشی از بیماری سرطان ، ضعف بدنی ، شوک های ناشی از تزریق پی در پی مورفین ، قصد دارد مراسم عروسی خود را بدون هیچ عیب و نقصی برپا کند . وی به خاطر بیماری اش همیشه در حال کاهش وزن است ، به همین خاطر مجبور شد هر چه به روز عروسی اش نزدیک تر می شود ، لباس عروسی اش را کوچک تر و کوچک تر کند.

وی مجبور بود در طول مراسم عروسی اش کپسول تنفسی اش را به دنبال خود داشته باشد . در

این تصویر پدر و مادر نیک را می بینید. آنها از اینکه می بینند پسرشان با عشق دوران دبیرستان خود ازدواج می کند بسیار خوشحال هستند.

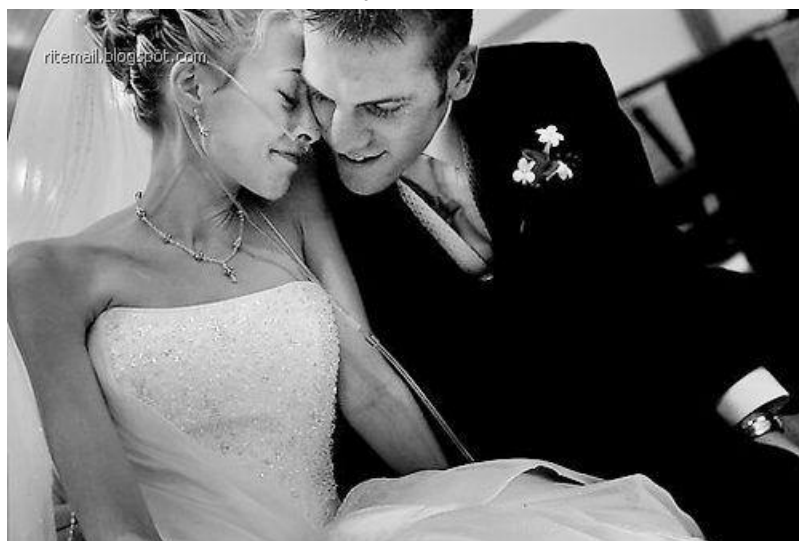


کتی در ویلچیر خود نشسته و به ترانه ای که نیک و دوستانش می خوانند گوش می دهد. طی مراسم عروسی ، کتی مجبور می شد برای لحظاتی استراحت کند. او به خاطر ضعف و درد نمی توانست به مدت طولانی بایستد.



کتی تنها پنج روز بعد از مراسم عروسی اش فوت کرد. دیدن زنی که علیرغم بیماری سرطان و

آگاهی به عمر کوتاه مدت اش ، ازدواج می کند و تمام مدت لبخند بر لب دارد ما را به این فکر می برد که خوشبختی دست یافتنی است ، مهم نیست چقدر دوام می آورد.



باید از منفی بافی دست برداریم ؛ زندگی آنقدرها هم که فکر می کنیم پیچیده نیست.

زندگی کوتاه است

قوانین را زیر پا بگذار

بسرعت ببخش

با صداقت عاشق شو و با حرارت ببوس

همیشه بخند

هیچ وقت لبخند را از لب هایت دریغ نکن

مهم نیست زندگی چقدر عجیب است

زندگی همیشه آنطور که ما فکر می کنیم پیش نمی رود

اما تا زمانی که هستیم ، باید بخندیم و سپاسگذار باشیم

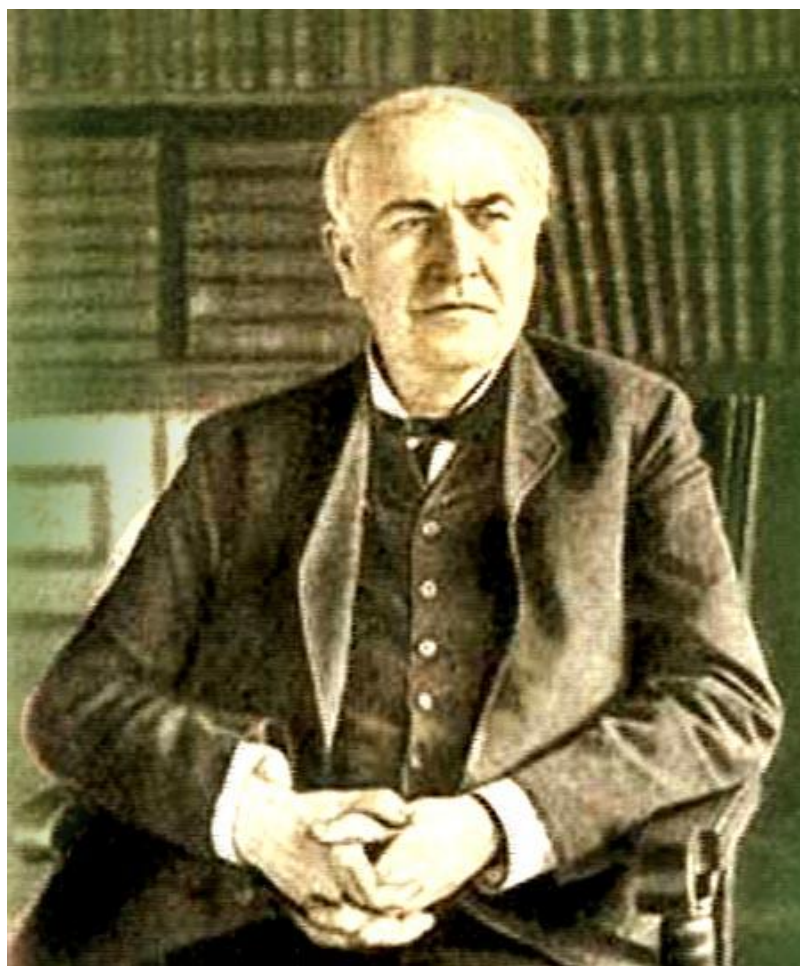
[www.seemorgh.com/lifestyle](http://www.seemorgh.com/lifestyle)



## زندگینامه توماس ادیسون - معلولیت شنوایی

بیوگرافی - زندگینامه دانشمندان - زندگینامه توماس ادیسون

توماس ادیسون مخترع با استعداد در سال 1847 در شهر میلان ایالت اوهایو آمریکا به دنیا آمد. او فقط حدود سه ماه آموزش و تحصیل رسمی آن زمان را داشت چون مدیر مدرسه‌اش دریافت‌ه بود که وی عقب افتاده است...



توماس ادیسون مخترع با استعداد در سال 1847 در شهر میلان ایالت اوهایو آمریکا به دنیا آمد. او فقط حدود سه ماه آموزش و تحصیل رسمی آن زمان را داشت چون مدیر مدرسه‌اش دریافت‌ه بود که وی عقب افتاده است.

ادیسون هنگامیکه فقط 21 سال داشت اولین اختراع خود را که یک دستگاه الکتریکی شمارش آرا بود عرضه کرد. آن دستگاه فروش نرفت و ادیسون از آن پس تلاش خود را روی اختراع ابزار وسایلی متمرکز کرد که بتواند بازار خوبیداشته باشند. مدتی پس از اختراع دستگاه شمارش آرا، ادیسون سیستم پیشرفته نمایشگر اطلاعات بورس را اختراع کرد و توانست آن را به مبلغ چهل هزار دلار، که در آن روزگار پول هنگفتی بود، بفروشد. با عرضه اختراعات متعدد دیگر ادیسون مشهور و ثروتمند شد. اختراع گرامافون که در سال 1877 به ثبت رسید احتمالاً یکبار ابتکاری ترین اختراعات او به شمار می‌رفت. ولی آنچه که بیشتر برای دنیا اهمیت داشت کاری بود که او در سال 1879 در جهت تکمیل و توسعه لامپ روشنایی حرارتی انجام داد.

ادیسون اولین فردی نبود که سیستم روشنایی الکتریکی را اختراع کرد. چند سال قبل از آن از نوعی لامپ الکتریکی قوسیشکل برای تأمین روشنایی خیابان‌های پاریس استفاده شده بود. اما لامپ الکتریکی ادیسون همراه با سیستمی که او برای توزیع نیروی الکتریکی ابداع کرد، بهره‌گیری از نیروی الکتریسیته را برای تأمین روشنایی منازل عملی ساخت. در سال 1882 کمپانی او در نیویورک تولید لامپ برق را آغاز کرد و از آن پس استفاده از برق در منازل سریعاً در سراسر جهان گسترش یافت.

ادیسون با ایجاد اولین کارخانه و شبکه توزیع برق برای منازل و اماکن خصوصی شالوده توسعه بزرگ صنعت را بنا نهاد. امروز استفاده از این منبع انرژی تنها محدود به تأمین روشنایی نیست بلکه گستره بزرگی از لوازم خانگی، از تلویزیون تا ماشین لباسشویی، با نیروی الکتریسیته کار می‌کند. علاوه بر این امکان دریافت نیروی الکتریسیته از شبکه تولید و توزیع که ادیسون ایجاد کرد، استفاده از نیروی برق را در صنایع امکان پذیر کرده است.

ادیسون همچنین سهم بزرگ‌تر توسعه و تکمیل دوربین‌های فیلمبرداری و پروژکتور نمایش فیلم دارد. او در اصلاح سیستم تلفن کار بزرگی انجام داد، دهنی ذغالی ابداعی او بر قدرت شنوایی طرف مقابل در تلفن افزود. همچنین در تلگراف و دستگاه‌های ماشین تحریر اصلاحاتی به وجود آورد. از میان سایر اختراعات او می‌توان از دستگاه «دیکتافون» و دستگاه ذخیره باطری نام برد.

گفته می‌شود ادیسون بیش از یک‌هزار مورد مختلف اختراع را به ثبت رسانده است که از نظر تعداد واقعاً عجیب و غیرقابل تصور است.

یکی از دلایل این توانایی فوق‌العاده در اختراع و ابداع، آن است که او در آغاز کار یک آزمایشگاه تحقیقاتی در «منلوپارک» نیوجرسی تأسیس کرد و گروهی از افراد لایق و کارآزموده را به همکاری خود فراخواند. این در واقع نمونه اولیه آزمایشگاه‌های تحقیقاتی بزرگ بود که از آن پس اغلب صنایع مهم در کنار کارگاه‌های خود ایجاد کردند. ایجاد یک چنین آزمایشگاه تحقیقاتی مدرن و مجهزی را که در آن بسیاری از افراد به کار گروهی و دسته جمعی مشغول هستند باید یکی از مهمترین اختراعات ادیسون به حساب آورد که البته او نمی‌توانست آن را به نام خود به ثبت برساند.

ادیسون تنها یک مخترع صرف نبود بلکه در زمینه تولید و سازماندهی چندین کمپانی صنعتی کارهای مهمی انجام داد. یکی از مهمترین تشکیلاتی که او به وجود آورد همان است که امروز به نام شرکت «جنرال الکتریک» در سراسر دنیا معروف و مشهور شده است. ادیسون گرچه اصولاً یک دانشمند به معنای خاص کلمه نبود ولی به یک کشف بسیار مهم نیز دست یافت. در سال 1882 کشف کرد که در فضای تقریباً خلاً، الکتریسیته جاری می‌تواند بین دو سیمیکه با یکدیگر تماس ندارند، جریان یابد. این پدیده که از آن به عنوان «اثر ادیسون» یاد می‌شوند نه تنها از نظر تئوریک قابل توجه است بلکه در عمل نیز موارد استفاده فراوانی دارد. با بهره‌گیری از این پدیده تکمیل و اصلاح لوله‌های الکترونی عملی شد و ایجاد صنعت الکترونیک ممکن گردید.

ادیسون در قسمت اعظم عمر خود از عدم شنوایی شدیدی رنج می‌برد ولی این معلولیت و ناراحتی با توان بالای او در انجام کارهای سخت و زیاد جبران می‌شد. ادیسون دوبار ازدواج کرد (همسر اول او در جوانی از دنیا رفت) و از هر ازدواج خود سه فرزند داشت. او در سال 1931 در «وست ارنج» نیوجرسی درگذشت.

درباره استعداد و توان ادیسون هیچ بحث و جدلی وجود ندارد. همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که او بزرگ‌ترین نابغه اختراع در تمام دوران‌ها است. نگاهی به سلسه اختراعات مفید و سودمند او احترام و تحسین همه را برمی‌انگیزد. گرچه به احتمال زیاد اغلب این اختراعات سیسال بعد توسط دیگران انجام می‌شد. به هر حال اگر اختراعات ادیسون به صورت تک‌تک در نظر گرفته شود هیچ‌کدام آنها از اهمیت قطعی و تعیین‌کننده‌ای برخوردار نیست. به عنوان مثال لامپ روشنایی حرارتی ادیسون، با تمام استفاده وسیعی که دارد، چیزی نیست که فرضاً در زندگی نوین جانشینی نداشته باشد. در واقع لامپ روشنایی فلورسنت که بر مبنای اصول علمی کاملاً متفاوتی کار می‌کند به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است و اگر لامپ روشنایی حرارتی اصلاً وجود نداشت زندگی روزمره ما تغییر چندانی نمی‌کرد. در واقع قبل از استفاده از روشنایی الکتریکی، شمع چراغ‌های روغنی و چراغ گاز به طور کلی منابع کافی و رضایت‌بخش تأمین روشنایی بودند. گرامافون بدون تردید یک اختراع استادانه است ولی هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این وسیله به اندازه رادیو، تلویزیون و تلفن در تغییر شکل زندگی روزمره ما مؤثر بوده است. به علاوه در سال‌های اخیر روش‌های کاملاً متفاوتی مانند نوارهای ضبط مغناطیسی برای ضبط صدا ابداع شده است. امروز اگر گرامافون و ضبط صوت نبود شاید در زندگی فعلی تفاوت بسیار اندکی احساس می‌شد.

بسیاری از اختراعاتی که ادیسون به نام خود ثبت کرده است در واقع تکمیل و اصلاح ابزارها و وسایلی بوده که دیگران قبلاً اختراع کرده و مورد استفاده نیز قرار داشت. چنین اصلاحاتی با وجود سودمندی فراوانی که دارند نمی‌تواند در طول تاریخ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشند. اما با وجود اینکه هیچ‌یک از اختراعات ادیسون به تنهایی اهمیت چندانی ندارد نباید این نکته را فراموش کرد که او فقط یک وسیله را اختراع نکرد، بلکه بیش از یک‌هزار اختراع مختلف دارد. به همین دلیل است که من ادیسون را بالاتر از مخترعان مشهوری مانند مارکونی و گراهام بل قرار داده‌ام.

منبع: همشهری آنلاین

## ازدواج زشت ترین مرد با زیباترین زن!



موسی مندلسون پدر بزرگ آهنگساز شهیر آلمانی، انسانی زشت و عجیب الخلقه بود. قدی بسیار کوتاه و قوزی بد شکل بر پشت داشت. موسی عاشق دختر بسیار زیبای یک تاجر شده بود...

موسی مندلسون پدر بزرگ آهنگساز شهیر آلمانی، انسانی زشت و عجیب الخلقه بود. قدی بسیار کوتاه و قوزی بد شکل بر پشت داشت. موسی روزی در هامبورگ با تاجری آشنا شد که دختری بسیار زیبا و دوست داشتنی به نام فرمتزه داشت. موسی در کمال ناامیدی، عاشق آن دختر شد، ولی فرمتزه از ظاهر و هیکل از شکل افتاده او منجر بود. زمانی که قرار شد موسی به شهر خود بازگردد، آخرین شجاعتش را به کار گرفت تا به اتاق دختر برود و از آخرین فرصت برای گفتگو با او استفاده کند.



دختر حقیقتاً از زیبایی به فرشته‌ها شباهت داشت، ولی ابداً به او نگاه نکرد و قلب موسی از اندوه به درد آمد. موسی پس از آن که تلاش فراوان کرد تا صحبت کند، با شرمساری پرسید :

- آیا می‌دانید که عقد ازدواج انسانها در آسمان بسته می‌شود؟

دختر در حالی که هنوز به کف اتاق نگاه می‌کرد گفت :

- بله، شما چه عقیده‌ای دارید؟

- من معتقدم که خداوند در لحظه تولد هر پسری مقرر می‌کند که او با کدام دختر ازدواج کند. هنگامی که من به دنیا آمدم، عروس آینده‌ام را به من نشان دادند و خداوند به من گفت:

«همسر تو گوژپشت خواهد بود»

درست همان جا و همان موقع من از ته دل فریاد برآوردم و گفتم:

«اوه خداوند! گوژپشت بودن برای یک زن فاجعه است. لطفاً آن قوز را به من بده و هر چی زیبایی است به او عطا کن» فرم‌تزه سرش را بلند کرد و خیره به او نگریست و از تصور چنین واقعه‌ای بر خود لرزید. او سال‌های سال همسر فداکار موسی مندلسون بود.

نتیجه اخلاقی:

راست است که دخترها از گوش خام می‌شوند و پسرها از چشم.

## اراده و موفقیت

فاطمه صالحی دختری که هم سنتور می‌نوازد، هم طراحی و گریم انجام می‌دهد و هم دانشجوی موسیقی است؛ قصد دارد دکتررا خود را هم بگیرد .

می‌توان از فاطمه صالحی که به طور مادرزادی دو دست و یک پا ندارد به معنای واقعی کلمه یک «بمب روحیه» نام برد .



بخش‌هایی از این گزارش اینگونه است :

زمستان داشت تمام می‌شد. ساعت ۶/۵ صبح روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۵ بود. همه در هول و ولای به دنیا آمدن بچه‌ها بودند. اول معصومه به دنیا آمد؛ بچه‌ای سالم و طبیعی. اما هنوز همه چیز تمام نشده بود، یک ربع بعد قل بعدی فاطمه به دنیا آمد؛ نوزادی که دست‌هایش رشد نکرده بودند و فقط یک پا داشت. از همه بیشتر پرستار اتاق عمل ناراحت شد چون باید این خبر را به پدر این دوقلوها و بقیه اعضای خانواده که پشت در اتاق عمل منتظر بودند می‌داد .

مادرم زمانی که ما را باردار بود زمین خورد. همین باعث شد که من گوشه شکم مادر بچسبم و نتوانم حرکت کنم و رشد خوبی نداشته باشم. حتی وقتی مادرم دکتر می‌رفت آنها فکر می‌کردند که فقط یک بچه در رحمش وجود دارد؛ غافل از آنکه ما دو قلو بودیم. اولین روز مدرسه را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. با آنکه با مادرمان رفته بودیم ولی من از نظر روحی خیلی اذیت شدم. چون مدرسه یک اجتماع کوچک بود و بقیه بچه‌ها خودشان را با من مقایسه می‌کردند و این مرا اذیت می‌کرد. وقتی هم که مادرم مرا در مدرسه تنها گذاشت، کمبودها را بیشتر احساس کردم ولی به هر حال توانستم دوستان خوبی پیدا کنم. اما تا دوران راهنمایی هم از نگاه‌های سؤال‌برانگیز مردم ناراحت می‌شدم.

او قبل از رفتن به مدرسه قلم را با پایش می‌گرفت و نقاشی می‌کشید و این روند تا سال دوم دبستان هم ادامه داشت تا اینکه معلم کلاس سومشان با او صحبت کرد و فاطمه قبول کرد که اگر بخواهد وارد دانشگاه شود باید مثل بقیه باشد بنابراین نوشتن با دست‌هایش را شروع کرد؛ اولش خیلی سخت بود ولی یواش یواش عادت کردم. هنوز هم خیلی از کارها را با پایم انجام می‌دهم؛ مثلاً وقتی در خانه هستیم با پا غذا می‌خورم.

تا وقتی که فاطمه مدرسه می‌رفت برای آنکه از درسش عقب نماند به کلاس‌های آزاد نمی‌رفت ولی وقتی دیپلمش را گرفت سنتور را پیش استادش، غلامرضا مشایخی شروع کرد؛ «از سازها به پیانو و گیتار علاقه‌مند بودم ولی شرایط فیزیکی‌ام این اجازه را نمی‌داد. وقتی مشورت کردم متوجه شدم که می‌توانم در ساز سنتور موفق باشم. اطلاعاتم درباره این ساز در حد این بود که می‌دانستم به شکل ذوزنقه است ولی اگر حمایت‌ها و تشویق‌های استادم نبود شاید هیچ وقت به این ساز علاقه‌مند نمی‌شدم.»

فاطمه برای اینکه بتواند نواختن سنتور را شروع کند به پروتزهایی برای دستانش نیاز داشت تا با آنها مضراب را در دست بگیرد. متخصصان هلال احمر این کار را انجام دادند و فقط مانند



یادگیری نت‌ها که فاطمه همیشه از آن می‌ترسید ولی بالاخره توانست با تمرین زیاد نت‌خوانی را هم یاد بگیرد.

او طراحی سیاه‌قلم را هم از برادر بزرگترش مهدی یاد گرفت؛ «در طراحی کشیدن پرتره انسان برایم خیلی سخت بود چون نمی‌توانستم دور صورت را خوب در بیاورم اما تمرین کردم و موفق شدم». بعد از آن هم به طراحی روی سفال علاقه‌مند شد.

بعد از اینها نوبت به گریم و آرایشگری رسید که فاطمه از کودکی به آن علاقه داشت؛ «وقتی ثبت نام کردم استادم گفت تو می‌توانی این کار را انجام دهی؟ چون خیلی ظریف کاری دارد. من هم جواب مثبت دادم. در کلاس صدای استاد را ضبط می‌کردم و خیلی دقیق به کارهایش نگاه می‌کردم تا بهتر یاد بگیرم».

آموزش گریم به همین منوال تمام شد تا اینکه نوبت به روز امتحان رسید؛ روزی که اگر می‌توانست قبول شود دیپلم چهره‌پردازی می‌گرفت. فاطمه آن روز را به یاد می‌آورد و می‌گوید: «مسئول برگزاری امتحان از مربی‌ام پرسید من چه مدلی به او بدهم که بتواند انجام دهد؟ این حرفش ترحم‌آمیز بود و خیلی ناراحت شدم و مربی‌ام هم به او گفت سخت‌ترین مدلی را که فکر می‌کنید به این هنرجو بدهید. او هم مدل خاتون را به من داد که خیلی سخت بود. بعد هم گفت یک ربع هم بهات وقت اضافه می‌دهم ولی من با خودم گفتم باید جوری کارم را پیش ببرم که به آن یک ربع وقت اضافه هم احتیاج پیدا نکنم». فاطمه آن قدر کارش را خوب انجام داد که تنها کسی در آن دوره بود که توانست با نمره ممتاز دیپلم گریم بگیرد.

اما انگار اشتیاق این دختر به تجربه و یادگیری مهارت‌های تازه تمامی نداشت چون او مدرک گرافیک کامپیوتری‌اش را هم گرفت؛ «من همه این مدارک را گرفتم تا شاید بتوانم برای خودم کاری دست و پا کنم ولی متأسفانه هیچ کس حاضر نمی‌شود به یک معلول کار بدهد. آنها به

معلولیت آدم نگاه می کنند نه به اینکه چه توانمندی‌هایی دارد. برای کار به جاهای زیادی مراجعه کرده‌ام که تا الان به در بسته خورده‌ام.»

## کنسرت در عشق آباد

فاطمه وقتی نواختن آهنگ «ای الهه ناز» را یاد گرفت به سنتور بیشتر علاقه‌مند شد. اولین کنسرتی هم که داشت در فرهنگسرای بهمن با همین آهنگ بود. «تولد حضرت فاطمه (س) بود. مادرم هم بین جمعیت نشسته بود و وقتی نگاهش کردم دلم قرص شد. ای الهه ناز وای ایران را نواختم و وقتی تمام شد نفس عمیقی کشیدم و عکس‌العمل مردم و تشویق آنها برایم خیلی غیر منتظره بود.»

مادر فاطمه آن شب را به یاد می‌آورد و می‌گوید: «صندلی فاطمه نامناسب بود و او مدام از روی آن سر می‌خورد ولی بالاخره توانست کنترل خودش را حفظ کند و اجرای خوبی داشته باشد.»

## سنتور تار دکترا

فاطمه سال ۱۳۸۷ به‌عنوان دانشجوی موسیقی کنسرواتور ایران پذیرفته شد؛ «تصمیم گرفتم بروم موسیقی بخوانم.»

او ادامه می‌دهد: «روز اول دانشگاه برایم درست مثل روز اول مدرسه بود؛ با این تفاوت که آن موقع خواهرم همراهم بود ولی این دفعه تنهای تنها بودم. اما رفتار دانشجویان و استادان برخلاف آن زمان خیلی عادی بود. ترم یک که بودم همه فکر می‌کردند من از موسیقی سر در نمی‌آورم و به من یک هفته مهلت دادند تا نت‌ها را حفظ کنم اما من این کار را قبلاً یاد گرفتم.»

با تمام این تفاسیر فاطمه مثل خیلی از معلولان دیگر مشکلات زیادی در رفت و آمد دارد. خودش در این باره می‌گوید: «فاصله خانه ما تا دانشگاه خیلی زیاد است. روزهای اول آژانس می‌گرفتم و با مادرم می‌آمدم ولی الان خودم به تنهایی با آژانس می‌آیم که خیلی هزینه‌بر است. همین‌طور برای سوار شدن و پیاده شدن مخصوصاً اگر وسیله و یا ساز دستم باشد از دوستان و همکلاسی‌هایم کمک می‌گیرم.»

او از ترم سوم ساز سنتور را به عنوان ساز تخصصی خودش انتخاب کرده و امیدوار است بتواند این رشته را تا مقطع دکترا و آهنگسازی ادامه دهد.

فاطمه موفقیت‌هایش را مدیون خانواده‌اش می‌داند؛ خانواده‌ای که او را محدود نکردند و مانند خواهر دوقلویش هر امکاناتی را که در توانشان بود در اختیار او هم گذاشتند.

فاطمه می‌گوید: «سخت‌ترین لحظات برای من این است که مردم با نگاه ترحم‌آمیز به من خیره شوند. البته حس ششم خیلی خوبی هم دارم و تا متوجه شوم که کسی می‌خواهد از روی دلسوزی به من کمک کند کاری می‌کنم که با دیدن توانایی‌هایم از انجام این کار منصرف شود. من با معلولیت خودم کنار آمده‌ام و دلم می‌خواهد مردم هم این را بدانند و اجازه بدهند راحت زندگی کنم.»

## مقام دومی تیم شنا انجمن معلولان پارس

### درسومین دوره مسابقات شنا باشگاهی بانوان معلول وجانباز کشور

به گزارش روابط عمومی و اموربین الملل انجمن معلولان پارس:

عکس:مجید زینالزاده

سومین دوره مسابقات شنا باشگاهی بانوان معلول وجانباز کشور روز جمعه مورخ ۲۲/۹/۹۲ به میزبانی استان تهران در استخر فدراسیون ورزشی های جانبازان و معلولین با حضور نمایندگان از استان های فارس، تهران ( انجمن معلولان پارس ) ، گیلان، آذربایجان شرقی، اردبیل، سیستان و بلوچستان و قم به صورت متمرکز و در یک مرحله برگزار شد.

خانم معصومه صدر، نایب رئیس انجمن شنا جانبازان و معلولین در خصوص برگزاری رقابت های این دوره گفت: در این مسابقات که به صورت یک مرحله ای و متمرکز در نظر گرفته شده بود، ۴۰ شناگر از استان های تهران، گیلان، آذربایجان شرقی، اردبیل، سیستان و بلوچستان و قم حضور داشتند که رقابت های آنها در ۹ رشته انفرادی و یک رشته تیمی برگزار شد.

وی افزود: شناگران حاضر در کلاس های پزشکی S2 تا S10 با هم رقابت کردند و در نهایت بر اساس امتیازات انفرادی و تیمی، استان قم با کسب ۲۹۶ امتیاز به عنوان قهرمانی رسید و تیم های انجمن معلولین پارس تهران با ۲۶۱ امتیاز و آذربایجان شرقی با ۲۳۱ امتیاز به ترتیب دوم و سوم شدند و اردبیل با ۲۱۸ امتیاز، سیستان و بلوچستان با ۶۵ امتیاز و گیلان با ۵۷ امتیاز جایگاه چهارم تا ششم را به خود اختصاص دادند.

نایب رئیس انجمن شنا در پایان خاطر نشان کرد: رقابت ها با حضور نایب رئیس فدراسیون، خانم دکتر مشرف جوادی، نایب رئیس هیات تهران و نایب رئیس انجمن قایقرانی انجام شد و همان طور که قبلا اعلام کردیم، پس از ارزیابی نفرات و بر حسب نیاز انجمن قایقرانی، تعدادی از نفرات برتر و دارای شرایط جسمانی مورد نظر، برای حضور در تمرینات رشته قایقرانی

انتخب شد

مسابقات در ۹ رشته انفرادی، یک رشته تیمی و در کلاسهای پزشکی S2 تا S10 انجام گردید.

پس از پایان مسابقات، نفرات برتر برای حضور در تیم های ملی دعوت می شوند تا در صورت فراهم شدن شرایط حضور در مسابقات کشورهای اسلامی، به عنوان نمایندگان ایران در این مسابقات حضور داشته باشند

نتایج مسابقات به شرح ذیل می باشد:

۲۰۰ متر آزاد کلاس S5-S10

- |          |   |
|----------|---|
| مقام اول | ۱- فرزانه شوقی (انجمن معلولان پارس - تهران) |
| مقام دوم | ۲- زهرا علی بیگی (آ شرقی)                   |
| مقام سوم | ۳- اشرف عبدی (اردبیل)                       |
|          | ۱۰۰ متر آزاد کلاس S6                        |
| مقام اول | ۱- لیلا الهی (قم)                           |
| مقام دوم | ۲- فرحناز صاحبدل (اردبیل)                   |
| مقام سوم | ۳- مهسا حسین پور (آ شرقی)                   |
|          | ۱۰۰ متر آزاد کلاس S7                        |

- |          |  |
|----------|--|
| مقام اول | ۱- سوره کریم زاده (انجمن معلولان پارس - تهران) |
| مقام دوم | ۲- راحله حسن زاده (سیستان و بلوچستان)          |
| مقام سوم | ۳- شفیقه فرزام ور (آ شرقی)                     |
|          | ۱۰۰ متر آزاد کلاس S8                           |
| مقام اول | ۱- زهرا علی بیگی (آ شرقی)                      |
| مقام دوم | ۲- سمیه ساده وند (قم)                          |
| مقام سوم | ۳- نرجس نیک صفت (گیلان)                        |

۱۰۰ متر آزاد کلاس S9

- ۱ - اعظم آرزومند (قم) مقام اول  
۲ - رویا زاهدی (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام دوم  
۳ - خدیجه مهجلی گلشن (آ شرقی) مقام سوم

۱۰۰ متر آزاد کلاس S10

۱ - بهناز شامی (اردبیل) مقام اول

- ۲ - الهام امیر کبیریان (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام دوم  
۳ - فرزانه شوقی (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام سوم

۱۰۰ متر کمال پشت S6

- ۱ - لیلی الهی (قم) مقام اول  
۲ - ویدا حبیبی (اردبیل) مقام دوم  
۳ - هاجر ایمانی (اردبیل) مقام سوم

۱۰۰ متر کمال پشت S7

- ۱ - راحله حسن زاده (سیستان و بلوچستان) مقام اول  
۲ - شفیقه فرزام ور (آ شرقی) مقام دوم  
۳ - سوره کریم زاده (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام سوم

۱۰۰ متر کمال پشت S9

- ۱ - اعظم آرزومند (قم) مقام اول  
۲ - صغری سلیمانی (قم) مقام دوم  
۳ - شیرین کسبی (آ شرقی) مقام سوم

۱۰۰ متر کمال پشت S10

- ۱ - بهناز شامی (اردبیل) مقام اول
- ۲ - الهام امیر کبیریان (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام دوم
- ۳ - الهام محتشمی (گیلان) مقام سوم
- ۵۰ متر آزاد کلاس S2-S3
- ۱ - راضیه داورپناه (قم) مقام اول
- ۲ - طاهره رعدی (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام دوم
- ۳ - مریم سالمی (اردبیل) مقام سوم
- ۵۰ متر آزاد کلاس S5
- ۱ - مهری ذاکری (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام اول
- ۲ - مریم جوکار (قم) مقام دوم
- ۳ - فاطمه رخشانی (سیستان و بلوچستان) مقام سوم
- ۵۰ متر کرال پشت کلاس S2-S3
- ۱ - راضیه داورپناه (قم) مقام اول
- ۲ - مریم سالمی (اردبیل) مقام دوم
- ۵۰ متر کرال پشت S5
- ۱ - مریم جوکار (قم) مقام اول
- ۲ - فاطمه رخشانی (سیستان و بلوچستان) مقام دوم
- ۳ - رقیه زارعی (آ شرقی) مقام سوم
- ۵۰ متر قورباغه SB8
- ۱ - مریم مرادی (قم) مقام اول
- ۲ - صغری سلیمانی (قم) مقام دوم
- ۳ - زهرا عبدی (انجمن معلولان پارس - تهران) مقام سوم

۵۰ متر پروانه S9

- مقام اول ۱- مریم مرادی (قم)
- مقام دوم ۲- رویا زاهدی (انجمن معلولان پارس - تهران)
- مقام سوم ۳- خدیجه مهجلی گلشن (آ شرقی)
- ۲۵ متر قورباغه SB1-SB2
- مقام اول 1- فاطمه حکمت (قم)
- مقام دوم ۲- ریحانه یوسف پور (آ شرقی)
- ۲۵ متر قورباغه SB2-SB3
- مقام اول 1- طاهره رعدی (انجمن معلولان پارس - تهران)
- مقام دوم ۲- فاطمه حکمت (قم)
- ۲۵ متر قورباغه SB4
- مقام اول 1- مهری ذاکری (انجمن معلولان پارس - تهران)
- مقام دوم ۲- رقیه زارعی (آ شرقی)
- SB5 ۱۰۰ متر کرال پشت
- مقام اول ۱- ویدا حبیبی (اردبیل)
- مقام دوم ۲- مهسا حسین پور (آ شرقی)
- مقام سوم ۳- هاجر ایمانی (اردبیل)











## ازدواج زن زیبای 188 سانتی متری با مرد 80 سانتی!!



این مرد کوچک به نام Vern Troyer که بازیگر چند فیلم از جمله هری پاتر و چند فیلم دیگر هالیوود هست با دوست خود به نام Geneviève Gallen که معلم یوگا هست ازدواج کرد. این زن حتی در حالت نشسته از شوهر خودش بلند تر هست.





قد او تقریباً نزدیک به 188 سانتیمتر می باشد اما با این حال این باعث نشده که با شوهر 80 سانتی خودش احساس خوشبختی نکند.

[www.seemorgh.com/entertainment](http://www.seemorgh.com/entertainment)

## ناامید ، معلول است

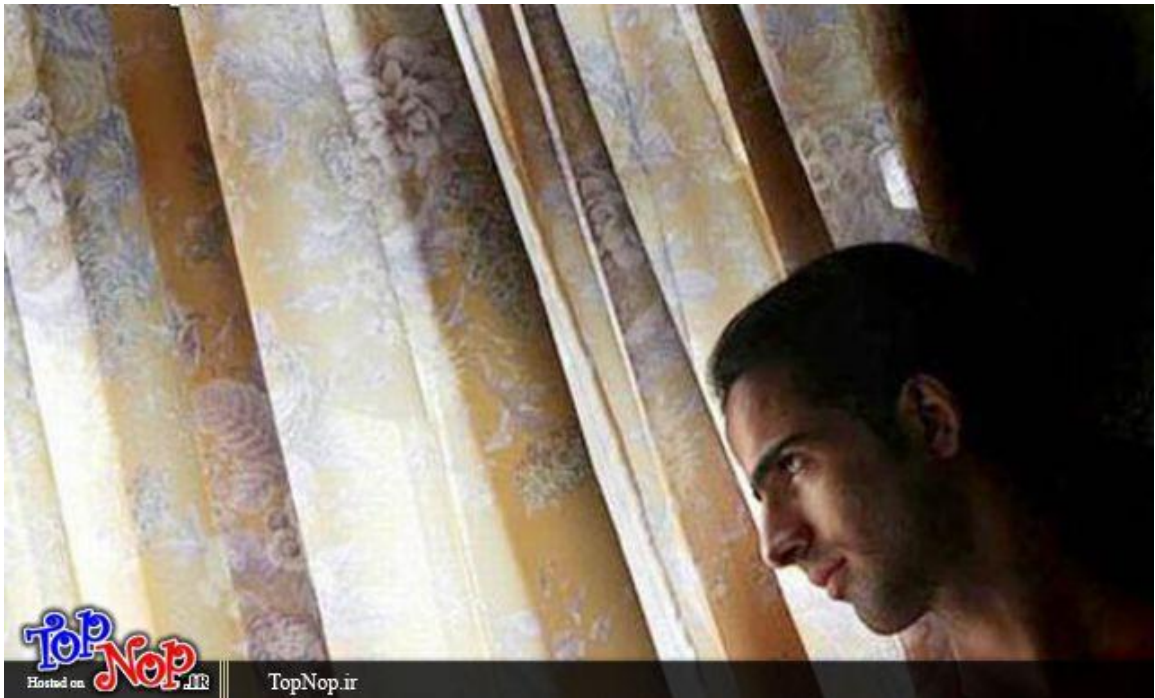
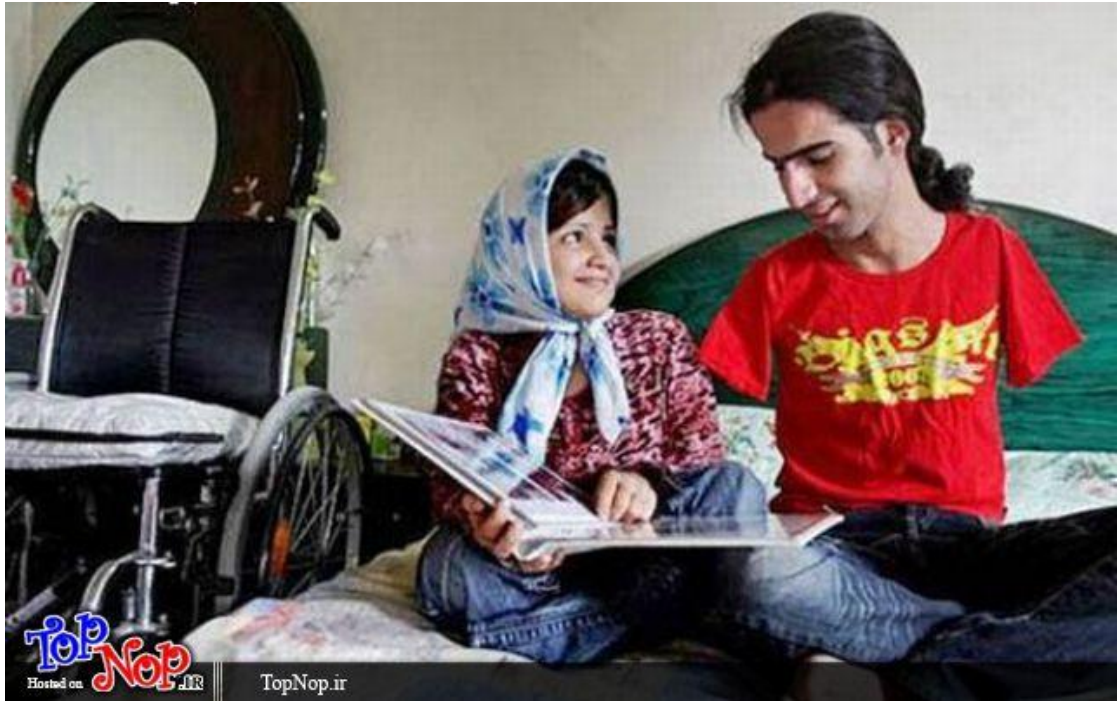
### زندگی یک زن و شوهر معلول



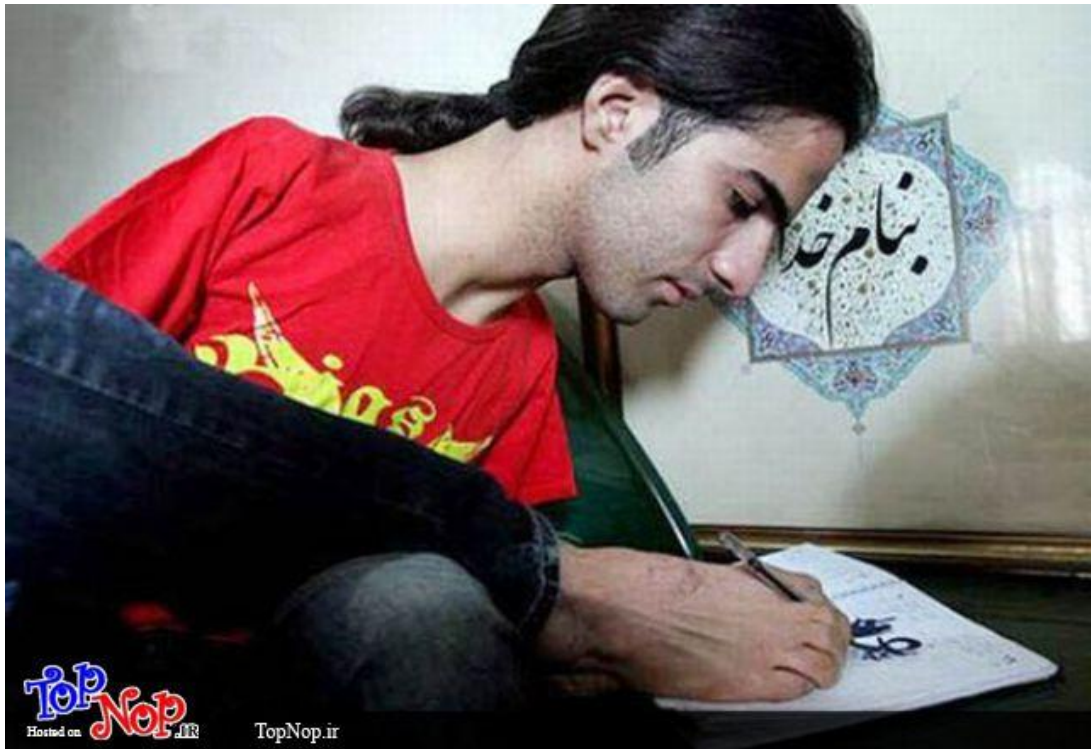
زندگی این زن و شوهر به مانسان می دهد همیشه امید وجود دارد. این مرد بدون دست و همسرش بدون پا است ولی هر دو از پس کارهای روزانه خود بر آمدند. این مرد با پاهای خود می تواند تمام کارهای خود را انجام دهد و این زن هم بدون پاهایش و با استفاده از دستانش کارهای خانه را بدون کمک انجام می دهد.















Hosted on **TopNop**.IR

TopNop.ir



Hosted on **TopNop**.IR

TopNop.ir





تهران-ایرنا- کامران عاروان مدرس رشته تاریخ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز و سرپرست جامعه معلولان ایران که از ناحیه پای راست معلول است یکی از جمله معلولان است که از موفقیت هایش در عرصه های مختلف از زندگی خصوصی تا اجتماعی برای ما می گوید. او اعتقاد دارد: 'ناامید معلول است.'



عاروان که اکنون سرپرست جامعه معلولان ایران با 50 هزار معلول جسمی و حرکتی است به دلیل معلولیت جسمی اش بارها زمین خورده و مورد تمسخر دیگران قرار گرفته، در دوران نوجوانی و جوانی اش به خاطر اینکه نمی توانست همچون دیگران راه برود، بدود و فوتبال بازی کند حسرت هـا خـورده اسـت. او در دوران تحصیل اش در مقاطع راهنمایی و دبیرستان برای اینکه حسرت نداشته های اش را نخورد و روحیه اش بیش از پیش تضعیف نشود بیشتر وقتش را در خانه گذراند و سعی کرد اسـتـعدادهای اش را شـکـوفـا کنـد.



عاروان با تلاش و پشتکارش توانست در مقطع کارشناسی رشته تاریخ دانشگاه تهران قبول شود. وی در سال 76 نیز توانست رتبه اول کنکور کارشناسی ارشد در رشته تاریخ را کسب کند و پس از اخذ مدرکش به عنوان پژوهشگر در مرکز تحقیقات صدا و سیما فعالیت کاری خود را آغاز کرد.

معلولیت عاروان باعث شد که او برای ازدواجش هم دچار مشکل شود طوری که هر کجا برای خواستگاری می رفت به علت معلولیتش از دادن دختر به وی صرف نظر می کردند. تلاش های او بی نتیجه ماند و بالاخره در سال 81 موفق شد با خانمی که همچون خودش از ناحیه پاهای راست معلول است ازدواج کند. حاصل ازدواج آنها پسر 11 ساله ای است که بیش از آنکه به معلولیت پدر و مادرش توجه کند توانایی های آنان را باور دارد. این معلول معتقد است ناامیدی معلول است و توانایی های افراد با معلولیت های جسمی از بین نمی رونی.

عاروان می گوید: معلولان باید با سعه صدر در جامعه حضور یابند و استعداد های خود را شکوفا کنند و از تمسخر کردن دیگران ناراحت نشوند. افراد سالم با تغییر دادن نگاهشان خود را لحظه ای جای معلولان بگذارند، چشمانشان را ببندند و چند ساعتی روی ویلچر بنشینند یا با عصای سپید و چشمان بسته راه بروند تا موقعیت معلولان را درک کنند و با آنان هم‌دل شوند. عاروان هم اکنون و پس از پشت سر گذاشتن دنیایی از تجربه ها، سعی می کند با برگزاری جشن ها و گردهمایی ها از درد ها و آلام دیگر معلولان در جامعه بکاهد.

منبع: ایرنا

## تلاش و پشتکار، رمز موفقیت معلولی که تنها با دست هایش رانندگی می کند

سنندج - ایرنا - یک معلول جسمی - حرکتی سنندجی که بدون استفاده از پاها و تنها با کمک دست هایش رانندگی می کند معتقد است: تلاش و پشتکار تنها راه موفقیت جامعه معلولین است.



به گزارش ایرنا، افروز نصرتی روز دوشنبه در گفت و گو با ایرنا افزود: انسان باید همیشه مثبت اندیش و امیدوار باشد و به جای توجه به محدودیت ها به توانمندی ها و استعدادهايش فکر کند.

وی استعدادهای معنوی و خدادادی را بزرگترین سرمایه انسان دانست و گفت: معلولان با رشد و پرورش خلاقیت ها می توانند بر مشکلات خود فایق آیند.

این معلول جسمی حرکتی یادآور شد: اگر معلولی تلاش کند معلولیت خود را به توانمندی بدل کند، نگرش مردم از حیث شخصیتی و روحی نسبت به وی تغییر می کند. نصرتی داشتن علاقه و پشتکار، توکل به خدا و حمایت های مادرش را رمز موفقیتش دانست و گفت: من به عنوان یک معلول موفق و کارآفرین در جامعه احساس ارزش می کنم. وی به افراد معلول توصیه کرد: از خانه نشینی و انزوا دوری کنند و سعی کنند در اجتماع حضور داشته باشند.

نصرتی یادآور شد: معلولان نباید هیچگاه از الطاف خداوند نا امید شوند، بلکه با تصمیم قاطع و پشتکار در جهت رشد خلاقیت، کارآفرینی و جبران محدودیت ها تلاش کنند. به گفته وی هر ساله با حمایت سازمان بهزیستی، نمایشگاه هنرهای دستی را در سندج دایر می کند و در نمایشگاه عرضه هنرهای دستی تهران نیز هنرهای خود را به نمایش گذاشته است. وی حمایت سازمان بهزیستی از معلولان کارآفرین را مطلوب ارزیابی کرد و گفت: این سازمان تاکنون حدود 70 میلیون ریال تسهیلات در راستای اشغالزایی به وی پرداخت کرده است. نصرتی همچنین خواستار تغییر نگرش مردم و جامعه نسبت به معلولان شد. وی در ادامه علت معلولیتش را ناشی از قصور کادر درمانی پزشکی و تزریق آمپول اشتباه در دوران کودکی دانست و گفت: هم اکنون پای راستش دچار معلولیت شده است اما با وجود معلولیت به موفقیت های زیادی دست یافته است. نصرتی از سال 78 فراگیری هنرهای دستی را آغاز کرده و تاکنون موفق به کسب مربیگری صنایع دستی، مربیگری دوخت های تزئینی، دیپلم گلدوزی، دیپلم خیاطی، دیپلم کامپیوتر، دیپلم عروسک سازی، دیپلم گل سازی، اخذ گواهینامه رانندگی و اخذ مدرک بین المللی کارآفرینی شده است. ک/3

<http://www7.sanandaj.irna.ir/fa/News/80932221/>

## طبع بلند یک معلول (محمد صمدی)

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی به ایشان گفتم قصد دارم شما را به جامعه معرفی کنم ، ابتدا قبول نمی کرد، زیرا فکر میکرد که وقتی گفته شود این شخص معلول است همه فکر میکنند که او کمک می خواهد. ولی وقتی به او قبولاندم که می خواهم همت او را نشان دهم، موافقت کرد .

محمد صمدی:



اهل تبریز، ساکن تهران، در کودکی در اثر حادثه ای از ناحیه پا دچار آسیب دیدگی شد. در جوانی به حوزه علمیه قم می رود و دروس اولیه طلبگی را در آنجا فرا می گیرد، در آن زمان وجهی را که معمولاً علما به طلاب جهت مخارجشان می دهند را نمی گرفت و جدا از تحصیل علم، کار میکرد و خرج خود را بدست می آورد. بعد به تهران آمده و در بازار مشغول به کار می شود. در همین حال بعلت علاقه به قرآن با تلاش فراوان یکی از قاریان خوب میگردد.



هم زمان به خوشنویسی پرداخته ، و در این زمینه هم به مهارت‌های بالایی دست پیدا می کند، اما چیزی که نماد این مرد با تلاش است "شعر" اوست. او با توجه به علاقه وافری که به اهل بیت (ع) دارد به سرودن اشعاری در این زمینه پرداخت ،در حقیقت علاقه او نسبت به اهل بیت باعث شد، این طبع شعر را به او بدهند .او همیشه سعی کرده که در کارهای منزل نیز کمک حال اهل خانه باشد.آشپز خوبی هم هست ،او می گوید کمک به اهل منزل نورانیت می آورد .سه سال پیش هنگامی که برای زیارت شیخ صدوق به ابن بابویه می رفته با یک ماشین تصادف میکند و در اثر آن پای سالمش نیز دچار آسیب می گردد .ولی او راننده را می بخشد و او را رها می کند. اینجا کار کردن در بازار برای او غیر ممکن می شود،وایشان نوع شغل خود را عوض کرده، آموزش خیاطی را فرا می گیرد، ودر داخل منزل شروع به کار می کند.



محمد صمدی، معلول از ناحیه پا: یک قاری قرآن، شاعر، خوشنویس، خیاط، عالم علوم دینی و یک فرد مستقل در جامعه که با کار و تلاش باعث سرافرازی خود و خانواده‌اش و راهنمایی برای دوستان و آشنایان گشته و بزودی دیوان اشعارش نیز به چاپ خواهد رسید. در این جا تعدادی از اشعارش را برای نمونه به شما معرفی میکنیم.

ایا سالار دین بنگر که در گل مانده محملها  
بیا و چاره‌های بنما تویی حلال مشکله  
شب تاریک ره باریک و صحرایی پراز وحشت  
که گرگان در کمین گاه و زشر پرگشته منزلها  
الا ای تاجدار عزت و وی رهنمای جان  
بیا که تو توان داری ، مدد کن خود براحلها  
ز بهر خاطر یاران دمی از پرده بیرون آی  
که از شوق لقای تو در این ره میطپد دلها  
متاع معدلترا خود بیبازار حقیقت آر  
که تا رونق پذیرد این همه بازار و محفلها  
الا یا ایها القائم قم باسیف لا تقعد  
که تا از داغ شمشیرت جزا بینند سافلها  
بدشت کربلا جدت فتاده با تن بی سر  
بیا که شد تنش صد چاک بسم اسب قاتلها  
بیا که اهل بیتش شد اسیر دشمن بی رحم  
بیا کان بیکسان را زار گرداندند ارا ذلها  
بیا کانداخت ظالم سلسله بر گردن بیمار

بیا کافتاد آتش بر تنش از داغی قلها  
"صمدی" غرق بحر غم تو دستش گیر یا مولا  
ز غرغابش بکش بیرون بدست تست ساحلها  
"بیا مولا، بیا مولا- بجان مادرت زهرا(س)-رواکن حاجت مارا

خیز ای باد صبا بهر غم و غربت دوست  
گذری کن بسلامی ز سر تربت دوست  
عرض ما را برسان خدمت اصحاب صفا  
پیک حق باش در این رابطه از بابت دوست  
گو بایشان که نه اینست ره غم خواری  
چاره جوئید بسوز دل و برکربت دوست  
گوش جان میشنود ناله و فریادش را  
یادی از کربلا دارد و وز نسبت دوست  
میروود سیل سرشک از رخس هر صبح و مسا  
می خورد خون جگر دائما از محنت دوست  
ایکه در صحبت مائی سخن از غیر مگو  
که در این حلقه نشاید بجز از صحبت دوست  
یار اگر همدل مائی خبری ده ز وصال  
که بجان آمده دل از غم و وز فرقت دوست  
سلطه بس زاغ و زغن را که بگذشت خزان  
فصل گل آمده اکنون ، بود نوبت دوست  
هدهد خوش خبر آورد خبر وقت سحر  
که بملک است فراز میمنت و رتبت دوست



مژده بر منتظران داد که دل خوش دارید  
عنقریب است که بآخر رسد این غیبت دوست  
"صمدی" خواهی بآن فیض نائل آئی  
کن دعائی و غافل مشو از ندبت دوست  
یاد " مهدیست(عج)" صفا بخش در قرب وجود  
خوش بحال آنکه دارد چنین قربت دوست  
آب روانرا تو در این سوغت جان خوش گفتی  
با چه رو پا ملخی را ببرم خدمت دوست

1387/9/7

رضا طاهر نژاد جوزم

انشا... دیوان اشعار آقای صمدی بنام؛ راهیان چشمه زندگی و نغمه های وصال به چاپ خواهد رسید.

## گفت‌وگو با سعید ضروری معلول موفق، زندگی برای من پر از هیجان است!

سعید ضروری با وجود اینکه دارای معلولیت دیستروفی است و با ویلچر برقی حرکت می‌کند، مدیر آموزشگاه مجازی زبان‌های خارجی وافل است که به گفته خود او هشتاد مترجم با آن همکاری دارند. اما فعالیت‌های او که دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی است صرفاً در حوزه آموزش زبان انگلیسی منحصر نمی‌شود. او که اهل شهر منجیل در استان گیلان است زندگی را نوعی ماجراجویی می‌داند و از جمله معلولانی است که در زندگی خود دست به ماجراجویی‌های فراوانی از جمله کایت سواری زده است. با او بیشتر آشنا می‌شویم. آقای ضروری شنیده‌ام که در اثر بیماری دیستروفی دچار معلولیت شده‌اید. کمی در مورد این بیماری توضیح دهید و برای ما بگویید در چه سنی مبتلا به این بیماری شدید؟

بله این بیماری در واقع نوعی بیماری پیشرونده عضلانی است که در آن ماهیچه‌ها بتدریج ضعیف می‌شوند که انواع مختلفی دارد. من در ابتدا می‌توانستم راه بروم و بتدریج مجبور به استفاده از عصا و ویلچر شدم. در حال حاضر هم از ویلچر برقی برای تردد استفاده می‌کنم. در مواجه شدن با یک بحران هر کس یک نوع عکس‌العمل دارد. شما در این مواقع چطور برخورد می‌کنید؟

من بارها به دلایل مختلف مجبور شده‌ام از صفر شروع کنم، اما همیشه سعی کرده‌ام آینده‌نگر باشم و کارها و فعالیت‌های روزانه‌ام را در جهت اهدافی که دارم پیش ببرم و مرحله به مرحله انجامشان دهم. در مواقعی که به بن بست می‌رسیدم چراغ امید هیچ وقت در من خاموش نمی‌شد در واقع بن بست‌هایی بودند که جامعه به من تحمیل می‌کرد مثل نامناسب بودن سیستم حمل‌ونقل و موانع شهری که فعالیت‌هایم را محدود می‌کردند.

باتوجه به شرایط خاصی که داشته‌اید مقاطع مختلف تحصیل برای شما چطور بود و از دوران تحصیل، برخورد دیگران با شما در مدرسه و محیط‌های آموزشی برای ما بگویید؟ دوران تحصیل من تا مقطع راهنمایی در شهر منجیل بود و تا دبستان مادرم هر روز من را به مدرسه می‌برد چون حمل کیف برایم سخت بود و بعد از کلاس هم به دنبالم می‌آمد و مقطع راهنمایی هم عموماً با آژانس رفت و آمد می‌کردم. سال سوم و دبیرستان هم در شهر آبیک (استان قزوین) درس خواندم و دوستانم کمک زیادی به من کردند چون دامنه حرکتی من با عصا خیلی محدود شده بود. دوستانم همیشه به من لطف داشتند و در دانشگاه این کمک‌ها خیلی محسوس‌تر بود چون با ویلچر معمولی حرکت می‌کردم. یکی از همکلاسی‌هایم به نام آقای ماشاالله تقی‌پور واقعا در این رابطه کمک حال من بود و شاید اگر ایشان وجود نداشتند دوران تحصیل سختی می‌داشتم. محیط‌های آموزشی عموماً برای استفاده افرادی که محدودیت‌های حرکتی دارند مناسب نیست حتی دانشگاه‌هایی که جدیداً ساخته می‌شوند.

چه انگیزه‌ای باعث شد شما به سمت رشته زبان انگلیسی بروید؟ آیا علاقه عامل انتخاب این رشته بوده یا عوامل دیگری؟ در دوران دبیرستان به زبان انگلیسی علاقه داشتم ولی علاقه اصلی من زیست‌شناسی بود ولی به دلایل مختلف نتوانستم علی‌رغم قبول شدن در رشته زیست‌شناسی سلولی مولکولی در این رشته ادامه تحصیل دهم و با بی‌میلی به سمت زبان انگلیسی رفتم! اینجا شرایطی بود که من باید تصمیم می‌گرفتم که در این رشته حرفی برای گفتن خواهم داشت یا نه و با جدیت از صفر شروع کردم و اهدافی را برای خودم تصور کردم و مرحله به مرحله پیش رفتم. بیشتر وقت‌ها را صرف یادگیری مهارت‌های مختلف کامپیوتری در منزل کردم که معتقد بودم در آینده به آنها نیاز خواهم داشت. هیچ وقت بیکار نبودم و به واسطه آشنایی با دوستانی مانند محمد رضا دشتی و همسر ایشان خانم اروانه فعالیت در حوزه معلولین را نیز شروع کردم که این دو عزیز در

روزهایی که باید از صفر شروع می‌کردم تاثیر زیادی در ایجاد انگیزه در من داشتند.

در خصوص فعالیت‌ها و موفقیت‌های خود بگویید و اینکه هم اکنون به چه کاری مشغول هستید؟

در حال حاضر مدیر آموزشگاه مجازی وافل هستم که خدمات مختلف زبان انگلیسی و چند زبان دیگر را ارائه می‌دهد. داشتن این وب سایت از جمله اهدافی بود که در مقطع لیسانس مقدماتش را آماده می‌کردم و امروز خوشحالم که همین وب سایت باعث شده است افراد زیادی از حرفه تخصصی خود درآمد داشته باشند، گروهی ترجمه می‌کنند، گروهی تدریس می‌کنند و مهمتر از همه افراد دارای معلولیت می‌توانند به صورت آنلاین و مستقیم آموزش ببینند و نیاز به ترک منزل و حضور در آموزشگاه‌ها را نداشته باشند. همیشه به کارهایی مشغول بودم که احساس خوبی به من می‌دهند، مانند نوشتن در حوزه معلولین که بیشتر یادداشت‌ها و ترجمه‌هایم در روزنامه مردم‌سالاری چاپ شده است که دوست خوبم حمید رضا شکوهی در این رابطه نقش فعالی داشته‌اند. ترجمه چند جلد کتاب هم در کارنامه خودم دارم. در شرکت بازرگانی ابزار کلاسیک به عنوان مترجم بصورت دور کاری و اینترنتی کار می‌کنم.

از آموزشگاهی که هم‌اکنون مشغول به کار هستید برایمان بگویید. زبان آموزان شما بیشتر چه کسانی هستند؟

بیشتر افرادی که با ما برای آموزش تماس می‌گیرند دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد رشته‌های مختلف هستند که در این مقطع نیاز به زبان انگلیسی را احساس کرده‌اند یا مدیران شرکت‌ها و موسسات بازرگانی که از طریق تماس با ما مدرس خصوصی در بخش‌های مختلف تهران یا برخی شهرستان‌ها دریافت می‌کنند. ایرانی‌های مقیم خارج از کشور هم علاقه زیادی به آموزش آنلاین دارند که مشتری‌هایی از کشورهای استرالیا، آلمان، بلژیک، نروژ، عراق و امارات داشته‌ایم. استفاده افراد دارای معلولیت

از آموزش مجازی و افل قابل توجه بوده است. آیا کسی در این فعالیت به شما کمک می‌کند یعنی این آموزشگاه مجازی به صورت گروهی فعالیت می‌کند یا خودتان به تنهایی آن را اداره می‌کنید؟ چند نفر مدرس و دانشجو در این مجموعه فعالند؟

من به عنوان موسس و مدیر و افل با توجه به شناختی که از مدرسان و مترجمان دارم مشخص می‌کنم چه کسی برای چه کاری مناسب است و سعی می‌کنم با نظارت بر کار همکارانم در بهبود کیفیت کارها کمکشان کنم. انجام کارهایی که باعث ارتقا و بهبود فعالیت سایت شود هم خودم بر عهده دارم و گاهی دوره‌های جدید بر اساس نیاز زبان آموزان تعریف می‌کنم. بیشتر آموزش‌های آنلاین را خودم بر عهده دارم. فردی دارای معلولیت کار رسیدگی به تبلیغات و افل را بر عهده دارد که در منزل این کار را انجام می‌دهد و فرد دارای معلولیت دیگری کار پشتیبانی و رسیدگی به درخواست مشتریان را انجام می‌دهد. تعداد مترجمان و افل در حال حاضر 80 نفر هستند که از این تعداد تنها 10-15 نفر می‌توانند با تسلطی که دارند درآمد مناسبی داشته باشند و سایر همکاران کمتر فعال هستند چون تسلط لازم را ندارند و البته تعدادی هم در دارالترجمه‌ها مشغول هستند اما مورد تایید ما نیستند. در واقع سخت‌گیری زیادی در رابطه با مترجم‌ها و مدرس‌ها وجود دارد. تعداد افرادی که در سایت و افل و یوتوپیا (وبلاگ آموزش زبان انگلیسی) ثبت نام کرده‌اند در مجموع حدوداً 1700 نفر هستند که براساس بررسی‌هایی که شده 25 درصد این افراد پیوسته اخبار و افل را دنبال می‌کنند و مشتری‌تری هستند.

فعالیت‌های ترجمه در این موسسه چگونه صورت می‌گیرد؟ باتوجه به رتبه خوب سایت و اقداماتی که انجام دادیم، مشتری‌ها از طریق اینترنت به وب سایت و افل مراجعه می‌کنند و فایل متن مورد نظر را به صورت فرمت‌های مختلف برای ما ارسال می‌کنند که از طریق ارسال فاکتور هزینه و زمان تحویل به مشتری اعلام می‌شود و در

صورتی که قیمت کل کار زیر 100 هزار تومان باشد به طور کامل هزینه آن بصورت پیش پرداخت از طریق درگاه پرداخت آنلاین، یا شماره کارت بانکی موجود بر روی سایت دریافت می‌شود و در صورتی که بیشتر از این مبلغ باشد در دو مرحله دریافت می‌کنیم. به خاطر دقت در کار وافل، مشتری‌های ثابتی داریم که تبلیغ کار ما بوده‌اند. متأسفانه باتوجه به اینکه دفتر مشخصی نداریم برخی مشتری‌ها اعتماد نمی‌کنند که امیدوارم در سال جاری این مسله هم حل شود.

زندگی را چگونه می‌بینی؟  
زندگی با وجود سختی‌هایی که دارد برای من پر از هیجان بوده است. من کار می‌کنم تا ماجراجویی کنم و هزینه زیادی هم بابت آن پرداخت می‌کنم و در سال‌های آینده این ماجراجویی‌ها بیشتر هم خواهد شد. زندگی برای من ساختنی است و دوست دارم از صفر تا صد اجرهای این بن‌ساز را بخونم.

از کسانی برای ما بگویند که در زندگی نقش پرنگی را برای شما ایفا کردند و در موفقیت شما دخیل بوده‌اند؟  
قطعا اولین شخص مادرم بوده است هرچند کنترل آدمی مثل من که بلند پروازی‌های خاصی داشته است برای او سخت بوده. همانطور که قبلا گفتم دوستی با آقای محمدرضا دشتی نقطه عطف زندگی من بوده و همواره فضاهایی را در اختیار من قرار داده‌اند تا بهتر رشد و حرکت کنم. همیشه دوستانم با در اختیار قرار دادن فرصت باعث شده‌اند خودم را محک بزخم و فکر می‌کنم تا حدودی در قبول مسوولیت‌ها موفق بوده‌ام و با حمایت معنوی این افراد محکم‌تر گام برداشته‌ام. اگر بخوام نام بی‌رم لیست طولانی خواهد بود.

انسان زمانی دچار خستگی می‌شود و این لحظه هر انسانی واکنش خاصی دارد شما در این مواقع

چگونه رفته رفته کار منی کنی کند؟  
من چون همیشه در حال جستجو و ماجراجویی هستم کمتر این حس به سراغ من می آید و همیشه دنبال ایجاد تغییر و بهبود کارها هستم. اما بهترین کار برای من دور شدن از آن فضا و ایجاد فضایی بهتر است که شاید با مسافرت و رفتن به جاهای جدید این مساله رفع شود. من سالها برای داشتن شرایط فعلی تلاش کرده ام و این حس رضایت خوبی در من ایجاد می کند. کنجکاو هستم بدانم برای آینده چه برنامه هایی دارید؟  
از برنامه های مهم من افزایش کیفیت خروجی کارهای وافل است چه تدریس و چه ترجمه و... امیدوارم بتوانم منابع مالی مورد نیاز برای راه اندازی دفتر وافل را فراهم کنم. با توجه به تجربه هایی که کسب کردم امیدوارم بتوانم کارهای موازی جدیدی راه اندازی کنم و افراد معلول بیشتری را درگیر کار کنم. در کنار کار و فعالیت های اجتماعی که دارم، انجام کارهای هیجان انگیز بیشتری را دنبال خواهم کرد و سعی خواهم کرد شرایط برای تجربه دیگران با شرایط جسمی مشابه فراهم شود به همین جهت وب سایت «ماجراجویان معلول ایرانی» را راه اندازی کرده ام که در مرحله تهیه محتوا است. کارها و فعالیت های دیگری هم خواهد بود که فعلا در مرحله ای اولیه هستند.

عمده ترین مانع بر سر زندگی شما تا هم اکنون چه چیزهایی بوده آیا توانستید بر آنها چیره شوید و آن موانع را از سر راه خود بردارید؟  
مهمترین مانع برای من جابجایی بوده است و سالها تلاش کرده ام محدودیت هایم را به کمترین میزان ممکن برسانم تا بتوانم به اهدافم برسم. ایجاد استقلال حرکتی و تهیه ویلچر برقی متناسب با شرایط و فعالیت هایی که دارم تاثیر زیادی داشته. اما چون از ویلچر برقی برای تردد استفاده می کنم و این وسیله با وجود امکان تا شدن ویلچرم وزن زیادی دارد استفاده از خودروهای معمولی را برای من دشوار کرده است و به دلیل ضعف عضلانی امکان رانندگی هم ندارم هر چند در کشورهای پیشرفته دوستانی دارم که با شرایطی بدتر می توانند رانندگی کنند و برای

این منظور از سیستم‌های هدایت دیجیتال خودرو استفاده می‌کنند. امیدوارم این مساله هم در داخل حل شود و تکنولوژی این ابزارها وارد کشور شود یا توسط متخصصان داخلی ساخته شود. به نظر شما مهمترین مطالبات یک فرد دارای معلولیت در کشور ما چه چیزهایی می‌تواند باشد؟

تنها مطالبه‌ای که یک فرد دارای معلولیت می‌تواند داشته باشد درخواست اجرای قانون جامع حمایت از حقوق معلولین است که در سایه آن بسیاری از مشکلات قابل حل خواهند بود. من فکر می‌کنم جامعه هیچگاه برای فردی که مستقل است دلسوزی نمی‌کند.

عمده‌ترین مشکلات شهروندان معلول کشور ما چیست؟  
در کنار مشکلات ناشی از عدم مناسب سازی که در نتیجه قانون گریزی و عدم نظارت شهرداری‌ها صورت می‌گیرد خود معلولین ممکن است اطلاعات کافی در رابطه با نوع معلولیتی که دارند نداشته باشند و اینکه با چه کارهایی می‌توان بر مشکلات ناشی از معلولیت غلبه کرد. فکر می‌کنم باید ترس حضور در جامعه را اگر دارند کنار بگذارند و با وجود تمام سختی‌هایش وارد جامعه شوند و از برخوردهای دیگران دلسرد نشوند و به آینده امیدوار باشند و مطمئن باشند که حضورشان در جامعه موثر است.  
در آخر درخواست شما از جامعه و مسئولین چیست؟  
تفاوت‌ها را بپذیریم و از مسوولیت‌های اجتماعی که داریم شانه خالی نکنیم.

منبع: مردم سالاری

نویسنده: معصومه نوری



## درباره کتاب شکفتن در کویر، یادداشت‌های روزانه یک معلول

کتاب «شکفتن در کویر» درباره مسائل و دغدغه‌های معلولان در جامعه به قلم محسن حسینی طاهرا منتشرا شد.

به گزارش سرویس فرهنگی فرارو، سیدمحسن حسینی طاهرا که با آغاز دهه هشتاد فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرد مشکلات و چالشهای زندگی معلولین ایران را در قالب داستان کوتاه و یادداشت در روزنامه‌ها منتشر ساخت و فعالیت مطبوعاتی را راهی برای ترویج فرهنگ صحیح تعاملا با معلولین قرار داد.

حسینی طاهرا که مقطع کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی را به اتمام رسانده در این مجموعه از خاطرات دوران تحصیل خود سخن گفته و ضمن بازگو کردن واقعیاتی، سعی داشته جامعه را با ناگفته‌های معلولیت، آشنا سازد.

گفتگوهای مطبوعاتی این روزنامه نگار دارای معلولیت بخش پایانی کتاب را تشکیل می دهد که حسینی طاهرا طی ده سال با خبرگزاریها و روزنامه‌های کثیرالانتشار داشته است. نویسنده این کتاب درباره انگیزه نگارش این اثر به فرارو گفت: «هدف اصلی ام از تدوین و نشر این کتاب، آشنا نمودن هرچه بهتر جامعه ام با پدیده معلولیت است».

طاهرا با بیان اینکه این اثر تنها گوشه‌ای از فراز و نشیبهای زندگی فرد دارای معلولیت است خاطر نشان کرد: «پیام اصلی این کتاب به افراد دارای معلولیت و خانواده‌های آنهاست که معلولیت امکان پیشرفت را از کسی نمی گیرد و فقط راه دسترسی به آن را دشوارتر می کند. در

همین راستا می توان جامعه را مخاطب قرارداد و تک تک افراد را برای از میان برداشتن موانع پیشرفت معلولین فراخواند.

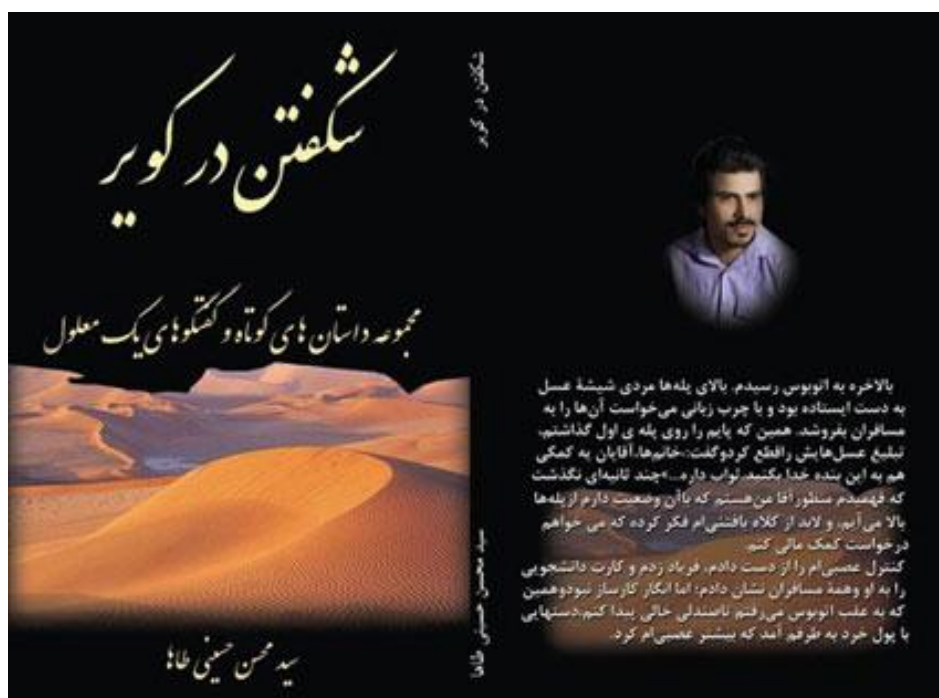
محسن حسینی طاهها که خود دارای معلولیت فلج مغزی است در بهار ۱۳۶۰ و در آغاز جنگ تحمیلی در تهران متولد شد و به دلیل کمبودهای پزشکی و درمانی دوران جنگ از ابتدای تولد دچار آسیب های جسمی و حرکتی شد و پس از آن با عدم تشخیص به موقع بیماری در سال های بعد امکان درمان وی میسر نشد و به خاطر آسیب سلول های حرکتی مغز در تکلم و حرکت دست با دشواری روبرو است.

این نویسنده معلول خود درباره مشکلاتی که از ابتدا با آن دست به گریبان بود گفت: «من و خانواده ام در همان سالهای ابتدایی این واقعیت را پذیرفتیم که با معلولیتی مواجهیم که زندگی را برای فرد معلول و اطرافیانش با دشواریهای ویژه ای توأم ساخته و تنها راه غلبه بر این دشواریها صبر، شکیبایی و اراده روز افزون است».

به گفته وی این دشواریها مانع پیشرفت وی نشد و او با وجود موانعی که نظام آموزشی کشور برای تحصیل وی در مدارس عادی ایجاد کرده بود مقاطع ابتدایی راهنمایی و دبیرستان را در مدارس عادی گذراند.

طاهها در این باره می گوید: «تحصیل در مدارس عادی تجربه بودن در فضایی را برایم فراهم آورد تا به تعامل با افراد غیر معلول پرداخته و خود را در رقابتی هرچند نا برابر با ایشان محک بزنم، توانایم را نیز برای مبارزه با زندگی و تلاش در جهت به دست آوردن نداشته هایم بالا برد. نداشته هایی که آنها را حق مسلم هر انسان می دانم و از این رو معتقدم که هر تلاشی

که در جهت بهبود زندگی افراد دارای معلولیت صورت می گیرد باید در مثلثی متجلی گردد که سه ضلع آن تحصیل، اشتغال و ازدواج باشد».



این نویسنده پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی با قبولی در دانشگاه دولتی علامه طباطبائی به تحصیل در رشته ادبیات فارسی پرداخت.

وی در همین زمان با نوشتن در جراید و نشریات معتبر کشور در حوزه اجتماعی و نیز مسائل معلولین فعالیت های خود را ادامه داد و نیز تجربیات روزمره خود از مواجهه جامعه با معلولین را در ستون ثابتی در روزنامه اطلاعات نوشت؛ یادداشت هایی که امروز در کتابی با عنوان «شکفتن در کویر» در معرض خوانندگان قرار گرفت.

طاها درباره تجارب این سال ها می گوید: «در سال ۱۳۸۸ بعد از ورود به دانشگاه تصمیم گرفتم که دیگر نوشته هایم را در دفتر شخصی محبوس نکنم و با فعالیت مطبوعاتی جامعه ام را مخاطب قرار دهم و قلمم را جایگزین بیانم کنم که به دلیل معلولیت جسمی و حرکتی گویا و

رسا نبود. در این زمان روزنامه اطلاعات به من پیشنهاد کرد خاطرات و تجربیاتم را از معلولیت بنویسم و من از این فرصت استفاده کردم تا مخاطبانم را با ناگفته‌هایی از ابعاد فکری و روحی معلولین آشنا کنم. «معلولین و معلولان»

او معتقد است در جامعه به اشتباه معلولین گاه با ناتوانان در یک سطح قرار گرفته و گاه فقیر و تهیدست قلمداد می‌شوند و تلاش او در این سال‌ها ایجاد درک درست در جامعه نسبت به این قشر بوده است.

این روزنامه نگار که به تازگی با معصومه نوری که او نیز دارای معلولیت جسمی و حرکتی ازدواج کرده است در بخش دوم این کتاب در یادداشتی از تلاش‌های همسر و خانواده‌اش در این سال‌ها برای پیشرفت هرچه بیشتر خود سخن گفته و از آنها تشکر کرده است.

برای تهیه کتاب «شکفتن در کویر» می‌توانید با شماره: ۰۲۱۷۷۴۹۶۸۶۸ دفتر نشر فرادید و یا تهران خیابان قصرالدشت پایین تر از خیابان هاشمی روبروی فروشگاه کوروش سابق انتشارات قصه گو تلقن: ۰۲۱۶۶۸۸۹۱۱۰ مراجعه کنید.

---

شاید زندگی آن جشنی نباشد که آرزویش را داشتی اما حال که به آن دعوت شدی تا میتوانی  
زیبا برقص

<http://forum.special.ir/showthread.php?t=10416&page=2>

## محسن مقنی ، مخترع معلول یزدی

به گزارش روابط عمومی بنیاد نخبگان استان یزد ، کنترل کننده اتوماتیک ولتاژ ونور لامپ موتور سیکلت وافزایش دهنده عمر باتری یکی از اختراعاتی است که در سال 1386 توسط محسن مقنی ، مخترع معلول یزدی به ثبت رسیده است .

محسن مقنی متولد سال 1358 و دارای دیپلم الکترونیک است.

وی در خصوص مزایای این اختراع می گوید : یکی از نقص های مهم در بسیاری از موتور سیکلت ها ،سوختن لامپ های جلو به عنوان منبع تأمین روشنایی در زمان حرکت موتور و چراغ خطر عقب و راهنما به عنوان وسایل ایمنی و بوق به عنوان وسیله هشدار دهنده است که خیلی از موتور سواران به خاطر این نقص دچار نقص عضو ومعلولیت شده اند . 27 ماه تلاش کردم تا بتوانم دستگاهی بسازم که این نقص را برطرف کند و این اختراع ضمن رفع این مشکل در زمان نصب بودن باتری ، حتی در زمان عدم وجود باتری نیز با کیفیت بالا ، کارکنترل ولتاژ را انجام می دهد و موتور سوار بدون داشتن باتری امکان استفاده از بوق ، راهنما ، چراغ خطر ترمز عقب را دارد.

مقنی ادامه می دهد : این دستگاه در زیر باک انواع موتور سیکلتها می تواند نصب شود وموتور سیکلت با این دستگاه نیاز به باتری ندارد.

وی می افزاید : این اختراع مشابه داخلی وخارجی ندارد و در سال 87 این دستگاه به تولید انبوه رسید ولی از فروردین سال جاری به دلیل نبود سرمایه ، کار تولید تعطیل شد.

وی خاطر نشان می سازد: برای ادامه کار نیاز به یک حامی داریم تا هزینه های مالی را جبران کند . یا سرمایه در گردش توسط بانک داده شود و با شرایط آسان وام بگیریم و همکاری وتعامل کارخانجات و شرکتهای بزرگ موتور سیکلت ولوازم یدکی نیز از نیازهای به تولید رسیدن این دستگاه است.

مقنی در ادامه عنوان می کند : دو طرح دیگر با عنوان محافظ الکترونیکی لامپ های هالوژنی و مبدل الکترونیکی اتوماتیک 24 ولت به 12 ولت آمپر بالای خودروهای سنگین هم داشته ام که در سال 87 به ثبت رسیده اند ولی به دلیل نبود سرمایه هیچ کدام به تولید انبوه نرسید و در حد نمونه آزمایشگاهی ساخته شد.

وی اضافه می کند: برای آدمی با معلولیت من سخت است که هم این کارگاه را اداره کنم ، هم مسئول فروش باشم ، هم بازاریابی کنم و هزینه هم بدهم.

این مخترع یزدی با تشکر از حمایت های بنیاد نخبگان یزد ، خاطر نشان می کند: از زمانی که تحت حمایت بنیاد نخبگان قرار گرفته ام ، در نمایشگاهها و جشنواره های مختلفی شرکت کرده ام و در جشنواره منطقه ای کویر در کرمان رتبه 3 دسته بندی اختراعات را کسب کردم و در جشنواره نوآوری و شکوفایی سال 86 نیز تندیس جشنواره را گرفته ام .

وی در پایان می گوید : همیشه وقتی صحبت از معلولین می شود ، مردم به یاد مراکز نگهداری معلولین و انسانهای قابل ترحم می افتند در حالیکه ما بسیاری از معلولین مخترع و توانمند داریم که هیچ وقت توانایی هایشان نشان داده نشده است و این فرهنگ همیشه مرا اذیت می کند .  
گفتنی است رییس بنیاد نخبگان استان یزد ، این بنیاد پیگیری های لازم را جهت تسهیل امور و مشکلات این مخترع توانمند معلول را انجام خواهد داد .

[http://yazd.bmn.ir/index.php?option=com\\_content&view=article&id=665:1392-05-30-10-21-38&catid=1:1388-03-26-11-15-36&Itemid=54](http://yazd.bmn.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=665:1392-05-30-10-21-38&catid=1:1388-03-26-11-15-36&Itemid=54)

## از معلولیت تا موفقیت

گفت وگو با **حسین فتحی** که معلولیت خود را نوعی تجربه می داند



فکر کن؛ به ساده ترین کارهایی که در طول روز انجام می دهی، حتی به سادگی پوست کردن یک پرتقال. با دست چپ میوه را از پیش دستی برمی داری و با دست راست کارد میوه خوری را. روی پوست زرد و براق پرتقال، با کارد خط می اندازی و در حالی که آرام آرام میوه را در دستت می چرخانی، با لبه تیز کارد، پوست آن را از میوه جدا می کنی؛ به همین سادگی....

اما باز تصور کن. در یک میهمانی نشسته ای. پرتقال را با دست چپ از پیش دستی برداشته ای. می خواهی با دست راستت کارد را برداری. اما انگار دست راستت نیرو ندارد که به سمت پیش دستی دراز شود. دوباره سعی می کنی، یک جای کار اشکال دارد، دست راست تو در اختیارات نیست. پرتقال را به دست راست می دهی و کار را با دست چپ برمی داری، اما پیش از آنکه کاری انجام دهی، میوه از دست راستت رها می شود و روی زمین می غلتد. خم می شوی که آن را برداری. انگشتان دست راستت قدرت ندارد که میوه را از زمین بلند کنند. چند بار تلاش می کنی، نمی شود. میهمان ها همه دارند تو را نگاه می کنند. چه حسی داری؟! چه واکنشی نشان می دهی. این اتفاق شاید برای تو تنها یک تصور باشد اما برای میهمان این هفته بازگشت به زندگی و بسیاری از معلولان جسمی حرکتی شاید یک خاطره باشد. حسین فتحی ماجرای زندگی خود را این طور آغاز می کند:

«فرزند آخر یک خانواده ۶ نفری هستم که از قضا تنها فرزند پسر در این خانواده ام. از آن زمان که به یاد ندارم به دلیل عدم رسیدن اکسیژن کافی هنگام تولد دچار معلولیت جسمی حرکتی شدم و از همان زمان که یادم نمی آید، با نام CP بزرگ شدم. عملکرد دست راست بدنم دچار اختلال شده بود و من باید مادام العمر با شرایطی سر می کردم که خودم در پدید آمدن آن نقش نداشتم.»

معلولیت حسین اگرچه می توانست حتی شدیدتر از این باشد، ولی به هر حال فعالیت اندام های سمت راست بدن او را مختل کرده بود. درگیری اندام های او در پاها چندان شدید نبود، اما این ضعف در دست راست او به شکل جدی تر قابل مشاهده بود.

«وقتی فرزند آخر باشی و تنها پسر خانواده، به طور طبیعی مود توجه خواهی بود، به خصوص اگر وضعیت معلولیت مرا نیز داشته باشی. ۳ خواهر بزرگ ترم، مادر و پدر در تمام دوران کودکی سعی می کردند تمام آنچه لازم بود را برای من فراهم کنند تا من احساس کمبود نکنم.»



در واقع من در تمام دوران کودکی در میان پر قو بزرگ شدم و عملاً هیچ وقت ضعف اندام های سمت راست بدنم را حس نکردم.»

و تازه حسین هنگامی متوجه این موضوع شد که پا به مدرسه گذاشت. مانند تمام افراد معلولی که در تحصیلات موفق بوده اند، والدین حسین، او را در مدارس عادی ثبت نام کردند و او مانند تمام بچه ها و در کنار آنها راهی مدرسه شد. وارد شدن او به این اجتماع تاثیرهای زیادی را در وی داشت که البته همه آنها مثبت نبودند. او بعضی مواقع نسبت به دوستان خود آنقدر احساس ضعف می کرد که ناگزیر شد، گوشه ای را برای لحظه های تنهایی و انزوای خود انتخاب کند.

«تا وقتی تفاوتی بین خودم و سایر دانش آموزان حس نمی کردم، همه کارها خوب و ساده انجام می شد، اما به محض اینکه در موقعیتی قرار می گرفتم که معلولیتم مشخص می شد، به سرعت آن را پس می زدم و به دنبال یک سرگرمی دیگر می رفتم. حس بدی است وقتی نگاه توجه دیگران را بر شانه ات حس می کنی. دوست داری به هر نحوی از آن موقعیت خاص دور شوی. در این مواقع حس می کردم که همه دارند یک جور خاص به من نگاه می کنند. نگاهی با چاشنی ترحم که همواره از آن گریزان بوده ام. این حالت در مدرسه بیشتر مواقعی پیش می آمد که دوستانم در حال بازی بودند. من آن موقع می خواستم مانند یک فرد عادی باشم ولی شرایطم نمی گذاشت و ترجیح می دادم خودم را از جمع دور کنم و رفته رفته این کناره گیری ها عوارضی را در من ایجاد کرد.»

حسین رفته رفته به کلاس های بالاتر رفت و غرور نوجوانی اش حالتی را در او شکل داد که نمی خواست معلولیت اش در نظر دیگران معلوم شود. او با این منع کنار نمی آمد تا حدی که در آن دوران دچار افسردگی شدید هم شد.

«هرچه بیشتر می گذشت، معلولیتم بیشتر در نظرم بزرگ می شد، پای راستم زیاد مشکل نداشت ولی دست راستم حداقل کارایی را داشت. من حتی از پوست کندن یک میوه در جمع عاجز بودم و نمی توانستم خود را با آن وضعیت منطبق کنم. الان که به آن روزها نگاه می کنم، در می یابم که بیشترین مشکل من نه معلولیت، که ناآگاهی از موقعیت و توانایی هایم بوده. من توانایی های خودم را دست کم گرفته بودم. خودم را در جایگاه واقعی ام نمی دیدم و وقتی کسی از درون نتواند خودش را بسازد، محرک های بیرونی نمی توانند تاثیر چندانی در موفقیت او داشته باشند. آنچه امروز به آن رسیده ام این است که موفقیت همیشه از درون انسان شروع می شود.»

زمان همچنان پیش می رفت و آگاهی های حسین نسبت به خودش و آنچه که باید باشد بیشتر می شد. او که پس از فوت پدر، تنها مرد خانه بود باید نگاه اندیشمندانه تری به زندگی می انداخت و به همین دلیل سعی کرد آنچه را که تا آن روز نداشته، به دست بیاورد، یک شناخت واقعی.

«شاید خنده دار باشد. ولی هیچ تغییری در اطراف من صورت نگرفت. این نگرش من بود که داشت وارد مرحله جدیدی می شد. من از منطقه های ممنوع خودم رد شدم. من معلولیت خود را به عنوان یک ویژگی پذیرفتم و سعی کردم خود را طبق این ویژگی شکل دهم. شاید در ابتدا سخت بود ولی همیشه خواستن توانستن است. وقتی الان با دوستانم بازی می کنیم، حس می کنم که کمی تفاوت وجود دارد اما این تفاوت اصلا به شکلی نیست که قبلا فکر می کردم. کسی به من کاری ندارد. آنها که از بیرون نگاه می کنند، تفاوتی بین من و سایر بازیکنان نمی بینند. این شناخت ها باعث شد من کم کم خودم را باور کنم. درسم را که به آن علاقه بسیار زیادی هم داشتم جدی تر دنبال کردم. روند کار درمانی ام هم روزبه روز بهتر شد و من بسیاری از عملکردهای از دست رفته خود را بازیافتم و این شروع یک زندگی بود.»

کیفیت زندگی حسین مدام بهتر شد به نحوی که در نهایت در رشته تحصیلی مورد علاقه اش یعنی مترجمی زبان انگلیسی وارد دانشگاه شد. او در حال حاضر سال سوم دانشگاه را تجربه می کند. همان حسین که تا چند سال پیش به خاطر نگاه دیگران به معلولیت اش از کارهای طبیعی ای مانند بازی کناره گیری کرد، امروز به راحتی خود را میهمان بازگشت به زندگی می کند و درباره تمام گذشته اش به عنوان یک خاطره یا یک تجربه صحبت می کند.

### تلخ ترین لحظه ها

این روزها آنقدر از همه این جمله ها را می شنویم که دیگر برایمان عادی شده است. از یک طرف متخصصان و مشاوران و روان شناسان مدام در گوش ما می خوانند که «معلولیت جسمی حرکتی را به عنوان یک ناتوانی تصور نکنید.

این یک ویژگی است که باید مهارت زندگی با آن را بیاموزید.» و از طرف دیگر هر گاه که ما خواسته ایم زندگی را این طور که آنها می گویند نگاه کنیم، سنگینی نگاه های طعنه دار مردم و حرف هایی که گاه از سر دلسوزی می زنند، تمام تلاش های ما را بی ثمر می گذارد. این را درباره خودم نمی گویم. من خیلی وقت است که با خودم و با معلولیتم کنار آمده ام و می دانم به کجا می خواهم برسم ولی دیگرانی که هنوز خود را باور نکرده اند چه؟! آنها چطور باید از این بار خلاص شوند.

یکی از کاردرمان ها تعریف می کرد که مدت های طولانی با دختر بچه ای که معلولیت جسمی حرکتی داشت، کار کرده بود. آن دختر بچه که گویا ۵ سال بیشتر نداشت به خاطر معلولیتش به هیچ وجه حاضر نبود وارد اجتماع شود. این کاردرمان با جلسه های مداوم و طولانی و با به کارگیری روش های مختلف بالاخره توانست او را راضی کند که برای امتحان به همراه او از خانه بیرون بیاید به خرید از سوپرمارکت برود. فکر می کنید این دختر اولین تجربه بیرون از خانه خود را چطور به انتها برد؟!

کاردرمان تعریف می کرد «وقتی داشتیم از سوپرمارکت بیرون می آمدیم، پیرمردی که بیرون در روی سکو نشسته بود نگاهی از سر ترحم به دخترک کرد. بعد در حالی که سری به نشانه تاسف تکان می داد برای او آرزوی شفا کرد».

نتیجه آن همه زحمت چه شد؟! فکر می کنید برای آنکه این دختر دوباره جرات کند، به کاردرمان خود اعتماد کند و از خانه بیرون بیاید چقدر وقت و نیرو لازم است. به جرات و با اطمینان می گویم هیچ کدام از آنهایی که با مشکلی شبیه به مشکل من دارند، نیازی به ترحم ندارند و از اینکه حس کنند به آنها به چشم یک فرد ناتوان نگاه می شود عذاب می کشند. این افراد نیاز به احترام، شخصیت و اجتماعی دارند که آنها را با ویژگی هایشان بپذیرد. من باز هم همان حرف های همیشگی را گفتم ولی نمی دانم که آیا کسی حرف های تکراری ما را گوش می دهد یا نه...

[http://www.aftabir.com/articles/view/social/urban/c4\\_1295699342p1.php](http://www.aftabir.com/articles/view/social/urban/c4_1295699342p1.php)

از- معلولیت- تا- موفقیت /

## عشق محدودیت نمی شناسد

نوروزی

می چان که به عقد یوسف درآمده است نام مریم را برای خود برگزیده است.

یوسف آی می گوید: شش ماه با هم از طریق اینترنت صحبت کردیم. در همان صحبت اول عاشقش شدم و او را به روستایمان دعوت کردم. به خانواده‌ام همیشه می گفتم می چان می آید در حالی که آنها باور نمی کردند، اکنون هر دو خوشبخت هستیم چرا که عاشق هم هستیم .

دختر تایوانی به عشق جوان روستایی، از شرق آسیا به ترکیه آمد و اکنون هر دو در روستای یوسف آی به انتظار روز عروسی خود هستند . یوسف آی، دارای معلولیت، ۳۵ ساله از طریق یک سایت مخصوص معلولان با می چان وانگ تایوانی آشنا شد و در حالی که هیچکدام نمی توانستند به زبان هم صحبت کنند به هم علاقمند شدند .

عشق مرز و محدودیت نمی شناسد. جوان دارای معلولیت ترکیه ای اهل روستایی در تراپوزان که از طریق اینترنت با یک دختر تایوانی آشنا شده است و به دنبال ازدواج با وی است

## زهرة اعتضاد

توسط تیم معلولانه

زهرة اعتضاد زهرة اعتضاد، هنرمندی است که از ناحیه دو دست معلول است و با کمک پاهایش نقاشی، خوشنویسی، قالی‌بافی و گل‌سازی می‌کند. او عضو انجمن بین‌المللی نقاشان آلمان است و تاکنون بیش از 60 نمایشگاه داخلی و 10 نمایشگاه خارجی در کشورهای سوریه، لبنان، قطر، دبی، چین، تایلند، مکه برگزار کرده است. به گزارش فارس، زهرة اعتضاد السلطنه متولد سال 1341 در تهران است و به صورت مادرزادی دچار معلولیت از ناحیه دو دست شده است. او دوران ابتدایی‌اش را در مدرسه استثنایی گذراند و از سال پنجم ابتدایی به بعد را در مدارس عادی و با موفقیت به اتمام رساند. این هنرمند همچنین با بسیاری از چهره‌های مشهور سیاسی جهان از جمله رییس جمهور وقت چین، بی‌نظیر بوتو و... نیز دیدار داشته و هدایایی از آنها دریافت کرده است. وی پس از گرفتن دیپلم به کار تدریس و آموزش بچه‌های معلول می‌پردازد و به مدت 14 سال در کسوت دبیر به آموزش و پرورش بچه‌های معلول مشغول می‌شود و پس از آن برای پرستاری از پدرش تقاضای بازنشستگی پیش از موعد می‌کند. او هم اکنون علاوه بر تحصیل در رشته روان‌شناسی در مقطع کارشناسی ارشد، در خانه نیز به کارهای هنری از جمله نقاشی، خوشنویسی، قالی‌بافی، گلیم‌بافی، طراحی قالی و گل‌سازی مشغول است.

اعتضاد درباره آموزش بچه‌های معلول می‌گوید: من به معلمی بسیار علاقه داشتم و دوست داشتم به بچه‌های معلول و هم‌نوع خودم آموزش بدهم، من در آموزش آنها سختگیری‌های خاص خودم را داشتم و برخلاف تصور دیگران، از آنها تکالیفی می‌خواستم که می‌دانستم قادر به انجام آن هستند، بچه‌ها هم در برابر آموزش‌های من مقاومت نمی‌کردند، چون می‌دیدند که من هم معلوم معلمم و لم.

اعتضاد خانواده‌اش را در آموزش و رشد استعدادهایش بسیار مؤثر می‌داند و در این زمینه می‌گوید: خانواده‌ام من را فردی متکی به خود و مؤثر تربیت کرد و به من آموزش دادند که چگونه از انگشتان پاهایم برای انجام کارهایم استفاده کنم و به مرور با ورزش، تلاش و تمرین پاهایم قوی شدند. اگر چه در طی این مراحل بارها شکست خوردم و خسته شدم ولی باز با انرژی مضاعفی بلند می‌شدم و ادامه می‌دادم .  
اعتضاد معلولیتش را انگیزه‌ای قوی برای رسیدن به خواسته‌هایش می‌داند و می‌گوید: همه مشکلات و موانعی که سر راه من بود انگیزه‌ای شد تا با قدم‌های محکم تری گام بردارم و برای تحقق خواسته‌هایم مصر باشم .

روی آوردن من به هنر، هم به دلیل استعدادم بود و هم برای ثابت کردن توانایی‌هایم به خودم و جامعه تا به همه بگویم که معلولیت محدودیت نیست .  
او می‌گوید: اخیراً اولین نمایشگاه انفرادی نقاشی من به مناسبت روز جهانی معلولین در فرهنگسرای بانو برگزار شد که بازتاب بسیار خوبی داشت و 6 تابلو از آثار من در این نمایشگاه به فروش رفت که یکی از بهترین تجربه‌های هنری من بود .  
او معتقد است که اگر معلول نبود انسان بلا تکلیف و بی‌هنری بود چرا که نیازی به اثبات چیزی نداشت و معلولیتش نشانی از جانب خداست برای او .  
زهره اعتضاد آرزو دارد که به عنوان یک هنرمند شناخته شود نه یک معلول و مؤسسه‌ای برای آموزش بچه‌های معلول و عادی دایر کند تا تمام تجربیاتش را در اختیار آنها قرار دهد

## زن معلول چتر باز شد

توسط تیم معلولانه



یک زن معلول 44 ساله که از 5 سالگی آرزوی پرواز و پریدن با چتر در آسمان را داشت، به آرزویش رسید. این زن که مینا کاکالانین نام دارد، پس از سقوط آزاد و پرواز با چتر گفت: وقتی بچه بودم اعتقاد داشتم مردم وقتی بزرگ شوند، می‌توانند پرواز را بیاموزند. اما مادربزرگم می‌گفت: وقتی بزرگ شوی خواهی فهمید که مردم نمی‌توانند پرواز کنند، اما حالا بزرگ شده‌ام و پرواز می‌کنم. نمی‌دانم چرا مادربزرگم می‌خواست مانع از رسیدنم به آرزویم شود.

به گزارش سایت نورترن لایف، این زن چند سال پیش در حادثه تصادف با موتورسیکلت از ناحیه 2 پا به شدت آسیبی دید که تلاش پزشکان برای معالجه او بی‌ثمر ماند و در سال 2005 از هر دو پا فلج شد. او دو پسر نوجوان دارد و سقوط آزاد را با کمک دو فرزندش با موفقیت انجام داد.



## همراه با مدرس دانشگاهی که هیچ گاه از پا ننشسته است.

همانطور که هفته پیش نوشتیم ، در این صفحه می کوشیم تا هم معلولان موفق محله را معرفی کنیم و هم از طریق مشاوره ها که در ستون هفتگی مطرح می شود ، نگاه جامعه به این عزیزان را تغییر دهیم و مشاوره هایی را برای خانواده های معلولان ارائه دهیم. امروز سراغ عزیزی می رویم که نه تنها نخبه و موفق است بلکه برای آرزوهایش هم سقفی نمی شناسد . او میگوید : اگر معلول نبودم ، به شرایط عادی قانع بودم ، ولی حالا که شرایط جسمی ام خاص است می خواهم هر لحظه به دنیای اطرافم ثابت کنم که من می توانم و مثل یک سرباز همیشه آماده به خدمت هستم . او مولف کتاب تاریخ ایلات لرستان در دوره رضا شاه و مترجم کتاب انقلاب تاریخ نگاری فرانسه است ، هنوز خود را در ابتدای راه می داند . نکته جالب در این مصاحبه آن بود که در آخرین لحظات چاپ این مطلب متوجه شدیم که آقای عارون در کنکور دکتری قبول شده اند.

همه چیز جسم نیست

معلولیت شما مانع رشد و پیشرفتتان بوده است؟  
معلولیت من فقط برای بعضی کارها و در دوره ای خاص بوده است . از جمله دوچرخه سواری و فوتبال که در دوران کودکی برایم انجام آنها آرزو بوده و هست . ولی برای اهداف دیگر، معلولیتم عاملی برای رشد بیشتر من بوده است . چرا که هر لحظه تلاش می کنم علیه نیروهای منفی که همان دید اشتباه مردم است مبارزه کنم و با نشان دادن توانایی های خودم به آنها بگویم که در همه کارها توانمند هستم، بتوانم دیدشان را به معلولان عوض کنم.  
برخورد شما با معلولان چگونه است؟  
معلولان دو گروه هستند معلولان موفق و توانمند و معلولان منزوی و نا موفق. در برخورد با

گروه اول که به آنها افتخار میکنم و با آنها همکاری دارم و برای رشد بیشتر آنها تلاش میکنم، ولی در برابر معلولان که قبول شکست کرده اند از آنها می‌خواهم که تغییر کنند چرا که با تغییر آنها دید مردم هم نسبت به آنها تغییر خواهد کرد. یک معلول تا از حبس خانگی خارج نشود و توانایی هایش را نشان ندهد نمیتواند نسبت به خودش و جامعه اش احساس خوبی داشته باشد.

برای ما از زندگی خانوادگی و همسران بگویید؟  
زندگی خیلی خوبی دارم. همسرم تحصیلات دانشگاهی دارند و مثل من معلول هستند. من با نوع تفکر و اندیشه ایشان ازدواج کردم و بسیار خوشحالم که از لحاظ جسمی شبیه به هم هستیم و میتوانیم همدیگر را بیشتر درک کنیم. یک پسر هشت ساله به نام پارسا دارم که دوست دارم آینده ای تاثیر گذار داشته باشد و فردی مثبت باشد  
تمایل دارید برای کانون معلولان منطقه ۴ با توجه به تخصص و علاقه تان چه کاری انجام دهید؟

چون رشته تخصصی من تاریخ ایران و اسلام است به هم معلولان عزیز قول میدهم بعد از افتتاح این کانون برنامه ثابت هفتگی تاریخ شناسی را برگزار کنم.  
معمولا معلولان عزیز در رفت و آمد مشکلات فراوانی دارند از مشکلات رفت و آمدتان بگویید؟

بینید ما از متروی تهرانپارس نمیتوانیم استفاده کنیم چرا که پله برقی و آسانسور ندارد. برای پله هایش هم از نرده استفاده نشده است. کلاً در ساختمان های اداری اگر آسانسور خراب باشد بالا رفتن از پله ها برایمان دشوار است. از خطوط اتوبوس های تندرو هم در صورت شلوغ بودن نمی توانیم استفاده کنیم در نتیجه در بیشتر مواقع مجبور هستیم از وسیله شخصی خودمان استفاده کنیم که آن هم سهمیه هر ماه بنزین برایمان کافی نیست و مجبوریم حداقل ماهی ۱۰۰ لیتر بصورت آزاد بنزین بزنیم. که این هم مقرون به صرفه نیست شاید نیاز باشد سهمیه بنزین معلولان بیش تر از افراد عادی باشد.

از جشنواره مله‌ی جوانان موفق بگویند؟  
از این جشنواره برای معرفی جوانان موفق با توانایی‌های خاص که معلولان باشند استفاده  
میکنیم تا ضمن قدردانی از این جوانان موفق و نخبه‌پیام اصلی را هم به گوش معلولان برسانیم  
و ان اینکه نباید خود را بازنده ببینند. کسی که دیوارها و حصارها و محدودیت‌ها را بشکند  
موفق است.

صحت آخر را بفرمایید؟  
اگر آدمی دنبال آینده روشن و هدف باشد سالم و معلول فرقی نمیکند، باید تلاش کرد. باید در  
هر شرایطی نهایت استفاده از توانایی‌هایمان را بکنیم. دست و پا و اعضای سالم برای پشت  
ویرین گذاشتن نیست. مغز و اندیشه همه چیز است که به ما داده شده است. همه چیز جسم  
نیست تلاش ماست که به ما معنی میدهد.

منبع: روزنامه همشهری محله منطقه ۴ - شماره ۴۰۹ - صفحه ۱۰ / آتیشا شاه محمد لو

## نصرآبادی

متولد 12 بهمن 1367

فعالیت ها :

اولین نمایشگاه او با عنوان شکوفه یی به وسعت سفیدشهر  
دومین نمایشگاه او در محل دانشکده هنر و معماری کاشان

شرکت در مسابقات نقاشی سازمان بهزیستی و دریافت لوح تقدیر سال 1386

حضور در نمایشگاه گروهی با دیگر هنرمندان در سالهای 84 و 85

دریافت لوح تقدیر از فرماندار آران و بیدگل به عنوان جوان نمونه و موفق در بهمن 84

حضور در مراسم تجلیل از نخبگان و هنرمندان زن استان اصفهان و دریافت لوح تقدیر از آقای  
بختیاری - استاندار

و ...

آفتاب سوزان کویر همچنان می تابید و بر چهره های مظلوم و معصومانه ی بچه های روستا ها  
شلاق محرومیت از مواهب طبیعی نواخته می شد . کودکانی را دیدم که با پای پیاده در کوچه  
های خاکی روستا با یک توپ پلاستیکی ابراز حضور می کردند و کودکانه های خود را میان  
یکدیگر صادقانه تقسیم می کردند . فریادهایشان را که می شنیدم گویی نغمه های امید و آرزو  
بود که در آسمان طنین انداز می شد و جست و خیزشان نشانه ی حرارت ، شوق و اشتیاق  
زندگی آنها در بازی های کودکانه شان زندگی می کردند تا بزرگی را بیاموزند . زندگی فاطمه  
اما حکایتی داشت . متفاوت با آنچه در ذهن و وجود خود مرور می کردند . آشنایی با زندگی  
دختری معصوم در آخرین نقطه ی شهری ع آران و بیدگل و در دامان سفیدشهر - نصرآباد -  
مثل آفتاب سوزان کویر آتشی در دلم بر افروخت و نه من که همه ی آنان که از او می دانند  
و یا می شناسند حسی متفاوت - نه از روی ترحم - که به نشانه ی تکریم و تحسین یک اراده و  
انگیزه ی قوی به خود می گرفتند . در این میان او با دیگر دختران شهر متفاوت بود یعنی آنکه

حتی از بازی های کودکانه در کوچه پس کوچه های سفیدشهر محروم بود اما این محرومیت نبود فرصتی برای حضور خردمندان در عرصه ی اجتماع ، در صحنه ی زندگی .

فاطمه دختری 18 ساله ی سفیدشهری یک معلول جسمی - حرکتی است که از بدو تولد رنج معلولیت را به دوش کشیده و وقتی در مراحل بالاتر رشد قرار گرفت با همراهی زهرا خواهر دوقلویش و مادر فداکارش توانست دوره ی ابتدایی را پشت سر گذارد .

اما شرایط جسمی او امکان ادامه ی راه از او ستانیده بود . فاطمه این بار اما خود راه آینده اش را برگزید و در خلوت خویش به دنبال روئاهایی بود که بتواند آنها را برای دیگران باز گوید و خوشبختی های خلوتش را با دیگران تقسیم کند از این رو گاهی تنها به مدد انگشتان پایش می توانست احساسات خود را به زبان هنر بیان کند و با نقاشی آرزوهایش را به تصویر بکشاند .

کشف هنرمند و توانایی آدمی مهمتر از نقش هنر است و این دختر خوش استعداد سفیدشهری این اقبال را یافته بود که از پس نگاه مهرورزانه و هنرمندانه ی یکی از هنرمندان آران و بیدگل پا به دنیای جدید هنر هنرمندی بگذارد . ( سعید بوجار آرانی ) نقاش هنرمندی است که وقتی فاطمه را به طور تصادفی دید دیگر نتوانست از او فاصله بگیرد و کوشید بخشی از احساسات پدران و عاطفی اش را نثار او کند . او با درک شرایط جسمانی و کشف استعداد ذاتی این نوجوان توانست فاطمه را از انزوای خانه ی مادری رهایی بخشد و با برنامه ی منظم و منسجم آموزشی او را در صحنه های هنری بکشانند .

هفته ای یک روز برای فاطمه کلاس و تمرین عملی و استمرار آن در طول 2 سال و بلکه بیشتر نتیجه ای رضایت مندانانه داشته است .

فاطمه این بار به مدد استاد مربی خود سعید بوجار توانست به زودی پلکان ترقی را طی کند و چند نمایشگاه انفرادی در آران و بیدگل و کاشان بر پا کند و از مقامات محلی و استانی لوح تقدیر دریافت نماید .

نقاشی های فاطمه که بیشتر با تکیه بر مضامین مذهبی و دینی نقش وجود یافته پیام دیگر را به همراه دارد : توکل به امیدواری او به حضرت حق و توسل خالصانه به درگاه اهل بیت که در روح و روان او موج می زند و اثر گذاری ویژه ای در آفرینش طرح ها و نقاشی هایش داشته و با آن جلوه و طیبایی های خاصی بخشیده است . فاطمه اینک اگرچه از بازی های کودکانه ی هم سن و سالانش در کوچه های شهر محروم است اما در عین معلولیت دنیایی را برای خود خلق کرده که حاضر به تعویض آن با هیچ چیز دیگری نیست حتی گاهی با زبان دل و ضمن نقاشی هایش نوشته و دل گویی های زیبایی دارد که انگشت حیرت بر لبها می ماند . در جایی نوشته است : صدای پرندگان ر احساس می کنم ، صدای بهار را می بینم و در هنگام نماز اذان را می فهمم .

## گفتگو با یکی از معلولان موفق بهنام سلیمانی

قهرمانان ما/پیمان صفردوست

گفتگو با یکی از موسسان انجمن باور در آستانه روز جهانی حمایت از معلولان  
پریدن از موانع موفقیت

روز جهانی معلولان نزدیک بود و می‌خواستیم به این بهانه، با یکی از معلولان موفق گفت‌وگو کنیم. یکی از دوستان، «بهنام سلیمانی» را معرفی کرد که باوجود معلولیت توانسته بود وارد دانشگاه شود، در بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی مرتبط با معلولان جسمی- حرکتی حضور فعال داشت، در المپیادهای علمی و بین‌المللی صاحب مقام شده بود، در مدارس استثنایی به کودکان و نوجوانان شبیه خود درس می‌داد، یکی از اعضای هیات موسس «انجمن باور» بود و...

با بهنام تماس گرفتم و قرار شد ساعت 2 بعد از ظهر خودش با من تماس بگیرد که همدیگر را ببینیم اما تا ساعت 9 شب خبری نشد. طاقتم تمام شد و خودم با او تماس گرفتم. صدایش چندان روبراه نبود. به دلیل بدقولی عذر خواست. چند دقیقه‌ای با هم صحبت کردیم و دلیل تماس نگرفتنش را گفت؛ برایش مشکلی پیش آمده بود. قرار گفت‌وگو برای وقت دیگری ماند. تلفن را قطع کردم. ساعت 9:30 دقیقه شب بود. حالتی بین عصبانیت و شرمندگی داشتم.

فکر کن یک نفر با صندلی چرخدار وارد بانک می‌شود تا کارهای مالی‌اش را انجام دهد. به سمت باجه می‌رود، کیف مدارک و وسایلیش را روی میز می‌گذارد و شروع به پر کردن فرم‌های مالی می‌کند. یک نفر دیگر که از قبل در بانک بوده، کیف مدارک او را می‌بیند و فکر می‌کند

که شاید به درد بخورد و چون صاحب کیف روی صندلی چرخدار نشسته، گزینه مناسبی است. وقتی کارهای بانکی نفر اول تمام می‌شود، متوجه دزدی کیفش می‌شود. هر چه می‌گردد، آن را پیدا نمی‌کند. در کیف فقط مدارک بوده و ارزش مالی خاصی نداشته است. نفر اول با صندلی چرخدار از بانک خارج می‌شود. نفر دوم که بعد از برداشتن کیف متوجه شده در آن پول نبوده، با دیدن مدارک، با صاحب آن تماس می‌گیرد و می‌گوید که کیف را پیدا کرده [!] و اگر کیفش را می‌خواهد، باید 300 هزار تومان مزدگانی [!] برای او به پاکدشت ببرد.

مردی که روی صندلی چرخدار نشسته، اول فکر می‌کند کل آن مدارک 100 هزار تومان بیشتر نمی‌ارزد ولی وقتی بیشتر دقت می‌کند، یادش می‌آید که بالا و پایین رفتن از پله‌های اداره‌ها برای گرفتن کارت‌های المثنی و هزینه رفت‌وآمد با آژانس و باقی مشکلات برایش بیشتر از 300 هزار تومان آب می‌خورد، بنابراین تصمیم می‌گیرد این مزدگانی [!] را پردازد.

2 ساعت بعد از ظهر است (همان ساعتی که قرار بود بهنام سلیمانی با من تماس بگیرد)، مردی که روی صندلی چرخدار نشسته، به پاکدشت می‌رود. یابنده کیف [!] را می‌بیند و مزدگانی [!] او را می‌پسند و کسبش را پس می‌گیرد.

موقع بازگشت به تهران، باران می‌گیرد. مردی کنار خیابان، زیر باران، روی صندلی چرخدارش نشسته و منتظر است شاید اتومبیلی بایستد و او را سوار کند ولی هیچ اتومبیلی برای یک معلول با صندلی چرخدار، آن هم در باران ننگه نمی‌دارد. مردی که روی صندلی چرخدار نشسته، با صندلی چرخدارش زیر باران، آرام در مسیر خیابان حرکت می‌کند. چند اتومبیل که انگار اصلاً او را ندیده‌اند، با سرعت از کنارش عبور می‌کنند و آب جمع شده در چاله‌های خیابان را روی او می‌پاشند. او به مسیرش ادامه می‌دهد چون چاره‌ای جز این ندارد.

مردی که روی صندلی چرخدار نشسته، سعی می‌کند کمی بیشتر به کنار خیابان متمایل شود تا



شاید آب و گل کمتری از زیر چرخ اتومبیل‌ها روی او بریزد. در همین لحظه اتومبیل دیگری با سرعت از کنارش می‌گذرد و دوباره روی او آب می‌پاشد. یک لحظه حواسش به پاک کردن صورتش می‌رود که چرخ صندلی‌اش در یکی از چاله‌های کنار خیابان فرو می‌رود و مرد نشسته روی صندلی چرخدار و صندلی و کیف مدارک و تمام ناراحتی‌هایش را پخش خیابان می‌کند.

ساعت 9:30 شب است. یک نفر از هفته‌نامه «سلامت» برای مصاحبه با مردی که روی صندلی چرخدار نشسته، تماس می‌گیرد و می‌خواهد تا در آستانه روز جهانی معلولان با او گفت‌وگو کند. مرد نشسته روی صندلی چرخدار و لباس‌های خیس از باران، هنوز درد دارد ولی قبول می‌کند. حالا شاید تو هم مثل من بین شرمندگی و عصبانیت سرگردان باشی. آنچه می‌خوانید، گفت‌وگوی ما با «بهنام سلیمانی» است که حاضر نبود بیش از این درباره کیف مدارکش بزنم:

بهنام سلیمانی که با تمام توانش به سمت زندگی بهتر حرکت می‌کند، می‌گوید:

احساس خستگی بزرگ و نداشتن

می‌خواهی یک معرفی ساده از خودت داشته باشی؟

بله؛ من بهنام سلیمانی هستم، متولد پنجم تیرماه 1362 در تهران، فرزند ارشد یک خانواده کوچک چهار نفره‌ام و یک برادر کوچک‌تر از خودم هم دارم.

از معلولیت نگفتی!

بعضی چیزها آنقدر در زندگی انسان‌ها آمیخته می‌شوند که گاهی با اینکه آنها را می‌بینیم ولی از یاد می‌بریم؛ درست مثل آب دریا در چشم ماهی. من یک معلول جسمی-حرکتی هستم و این

ویژگی از همان بدو تولد همراه من بوده است. طبیعتاً خودم چیزی از روز به دنیا آمدنم به یاد ندارم ولی آنها که یادشان است، می‌گویند که اشتباه پزشک بوده که اکسیژن به من دیر رسیده و از همان موقع، من از ناحیه دو پا دچار معلولیت شدم.

از معلولیت خودت احساس بدی نداشتی؟

نه، در واقع چون این ویژگی از زمانی که یادم است با من بوده و من با آن رشد کرده‌ام و به اینجا رسیده‌ام، هیچ تصویر بدی از آن در ذهنم ندارم. از 2 سالگی با فیزیوتراپی آشنا شدم، صندلی چرخدار را شناختم، به مدرسه رفتم. با واکر قدم برداشتم، درس خواندم، کار کردم و روزه‌های خوبی داشتم. زیاده‌اش نداشتم.

یعنی در این مدت هیچ خاطره بدی نداشتی؟

مگر خاطره بد از کجا می‌آید؟ یک خاطره دقیقاً از همان زمانی بد و تلخ می‌شود که نگرش ما به آن بد باشد. خاطرات ما به تنهایی، بدی یا خوبی خاصی ندارند، این ذهنیت و نوع نگاه من و شماست که آن را تلخ یا شیرین می‌کند. خیلی وقت‌ها، بدترین حوادث می‌توانند بهترین خاطرات ما را تشکیل دهند و البته برعکس. به غیر از آن اگر هم خاطره بدی بوده، سعی کرده‌ام آن را فراموش کنم و با خوشی‌ها زندگی کنم.

نسبت به برادر کوچکتر حس حسادت یا چیزی شبیه آن نداشتی؟

نه، حس خالی بودن برای یک ظرف - فرق نمی‌کند چه حجمی داشته باشد - زمانی به وجود می‌آید که پر نشده باشد. وقتی ظرفی از تمام ظرفیت خود برای جا دادن چیزهای مختلف در خود استفاده کند، دیگر احساس خالی بودن نخواهد داشت. برادرم 3 سال از من کوچک‌تر است و از همان کودکی متوجه تفاوت‌مان در توانایی راه رفتن بودم اما در مقابل، من هم قابلیت‌هایی

داشتم و دارم که مختص من است و توانایی‌هایی دارم که بعضی افرادی که معلولیت ندارند هم از آن بی‌بهره‌اند. سعی کرده‌ام در این مدت از تمام گنجایشم برای بهتر زندگی کردن استفاده کنم و ظرفم را پر نگه دارم. پس احساس خالی بودن ندارم.

در مدرسه چه چطور؟ مشاغل خاصی نداشستی؟

من در دوران تحصیلم، دانش آموز مدرسه توان خواهان بودم که مختص معلولان جسمی-حرکتی بود. وقتی دور و برم را نگاه می‌کردم و آدم‌های دیگری را می‌دیدم که مثل من هستند، احساس دلگرمی داشتم. این حس در جمع و با جمع بودن خیلی ارزشمند است. می‌تواند نیروی باشد که تو را از سکونی که داری حرکت دهد و به جلو پرتاب کند.

و تو را پرتاب کباب کرد؟

بله، اصلاً فعالیت‌ها و ارتباط‌های من در طول دوران تحصیلم شکل گرفت. در این دوران سعی کردم کم‌کم خودم را ارتقا دهم و به تدریج در دوران دبیرستان وارد فعالیت‌های اجتماعی شدم. بیشتر تمرکز خود را هم در معرفی چستی معلولیت و ارتباط موفق فرد معلول با سایر اجزای اجتماع قرار داده‌ام. مهم‌ترین کاری که در دوران دبیرستان به آن مشغول بودم، نشریه‌ای بود که با کمک دوستان خود منتشر می‌کردیم. یک پیک داخلی کوچک که آن روزها برای ما خیلی بزرگ بود و در هر شماره آن به معرفی یکی از انواع معلولیت‌های جسمی و حرکتی می‌پرداختیم.

چطور شد که به کامپیوتر گرایش پیدا کردی؟

از همان کودکی، کامپیوتر برایم جاذبه خاصی داشت. هر چه پیش‌تر می‌رفتم، این جاذبه و علاقه در من بیشتر نمود پیدا می‌کرد. در دوران راهنمایی در کنار درس و مدرسه، سعی کردم

کامپیوتر را هم از طریق آموزشگاه‌های آزاد آموزش ببینم. این آموزش‌ها را در دوره دبیرستان و سال‌های بعد از آن هم ادامه دادم تا اینکه بعد از 7 سال توانستم دوره‌های آموزشی را به پایان ببرم و کارت مربیگری کامپیوتر فنی و حرفه‌ای خود را دریافت کنم.

از همان موقع به مدرسه و تدریس مشغول شدم؟

نه دقیقاً؛ این موضوع بسیار مفصل است. یکی از دغدغه‌های همیشگی من و خیلی دیگر از دوستان من این بود که چرا بچه‌های معلول جسمی-حرکتی با اینکه همان درس‌های دانش‌آموزان عادی را می‌خوانند، فقط در رشته انسانی حق ادامه تحصیل دارند. بعد از گرفتن مدرک کامپیوتر، به صورت پروژه‌ای برای تعمیر و نصب سیستم‌های کامپیوتری کار می‌گرفتم. یک بار که برای تعمیر سیستم یکی از مدارس به آنجا رفته بودم دوباره به یاد همان دغدغه قدیمی افتادم. بنابراین به مدیر مدرسه پیشنهاد دادم که رشته کامپیوتر را برای آموزش دانش‌آموزان معلول جسمی-حرکتی، وارد مدارس کنیم.

با توضیحات من، مدیر مدرسه هم برای این کار بسیار راغب شد و نامه‌نگاری‌ها و پیگیری‌های این کار را با کمک او انجام دادم. تا اینکه بالاخره موفق شدیم دی‌ماه سال 1382، مجوز ورود رشته کامپیوتر شاخه کار و دانش را به مدارس استثنایی دریافت کنیم. از همان سال برای تدریس دانش‌آموزان برای من حکم صادر کردند و الان نزدیک به 9 سال است که به تدریس در مدارس استثنایی مشغول هستم. البته چون هنوز مدرک کارشناسی‌ام را نگرفته‌ام و دانشجو هستم، آخرین مدرک تحصیلی‌ام دیپلم است و برای استخدام کمی مشکل دارم و همچنان به صورت حقوق‌التدریس فعالیت می‌کنم.

آن نشانه‌های دانش‌آموزی‌تان به کجا رسید؟

بعد از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، هر کس دنبال زندگی خود رفت و عملاً جمع ما از هم پاشید. به همین دلیل دیگر نشریه‌ای منتشر نشد اما آنها که هنوز دغدغه فعالیت برای معلولان را داشتند، به پیشنهاد یکی از دوستان به نام «محمد مقدم» دور هم جمع شدند و یک انجمن برای پیگیری مسایل معلولان جسمی-حرکتی تشکیل دادند و این حرکت شد پایه اولیه تشکیل «انجمن باور» که امروز دیگر بیشتر معلولان جسمی-حرکتی آن را می‌شناسند. ما در ابتدا زیرمجموعه انجمن دیگری به نام «انجمن خورشید» بودیم ولی از سال 1383 به طور مستقل به فعالیت پرداختیم و تا امروز نتایج خوبی هم از فعالیت خود گرفته‌ایم.

از اینکه امروز به دانش‌آموزانی که روزگاری مثل آنها بوده‌ای درس می‌دهی چه حسی داری؟

روز اول که تدریس را شروع کردم اصلاً انگیزه مالی نداشتم و تنها هدفم کمک به کسانی بود که شرایط مرا دارند و استعدادی برای شکوفایی دارند اما امروز علاوه بر همه انگیزه‌های «دلی»، مجبور به کار هم هستم چون زندگی خرج دارد و من می‌خواهم روی پای خود بایستم.

## زندگینامه طه حسین (معلولیت نابینایی)

توسط: تیم معلولانه

طه حسین در (14 نوامبر 1889 م) در مصر علیا متولد شده است. در سن سه سالگی به بیماری تورم چشم مبتلا گردیده و نابینا گشته است. تحصیلات ابتدائی او در مدرسه دهکده برای فراگرفتن قرآن آغاز گردید. در سال 1902 پدرش او را بدانشگاه الازهر فرستاد. در آنجا به تحصیل زبان عربی و ادبیات و تمدن اسلامی و حکمت الهی پرداخت و در سال 1912 ناگزیر شد الازهر را بدون گرفتن هیچ گونه مدرک علمی ترک کند. استادان او چنین قضاوت کردند که اعطای دیپلم به کسی که طبعی چنان سرکش و خودرای دارد کار خطرناکی است. وی با روزنامه نگاری اولین فعالیت خود را آغاز کرد.

سپس به دانشگاه مصر وارد گردید و پایان نامه مشهور و ممتاز خود را درباره شاعر فیلسوف بنام «ذِکْرُی ' ابی العلاء» نوشت. در سال 1914 دانشگاه او را مأمور مطالعات علمی نمود و به فرانسه فرستاد. سالهای اول جنگ را ابتدا در شهر مونپولیه و بعد در پاریس گذرانید. در آنجا به تحصیل زبان های لاتین و یونانی پرداخت و لیسانسیه در ادبیات شد و سپس به اخذ دیپلم در تحصیلات عالی نائل آمد و پایان نامه تحصیلی خود را که درباره اصول عقاید اجتماعی ابن خلدون بنام «فلسفه اجتماعی ابن خلدون» نوشته بود در سوربن گذرانید. در سال 1917 با دختر محصلی که با او در سوربن تحصیل میکرد ازدواج نمود و دارای یک پسر و یک دختر شد.

مشاغل: در سال 1919 طه حسین به مصر برگشت و به سمت استادی دانشکده ادبیات منصوب گردید و فعالیت های روزنامه نگاری خود را تعقیب کرد. در سال 1932 بریاست دانشکده ادبیات (دانشگاه قاهره) انتخاب شد ولی چون در اوامر دیکتاتوری ملک فؤاد اول

مقاومت میکرد و با دستورهای او مخالفت می ورزید از خدمت برکنار شد. در سال 1936 به مقام سابق دوباره منصوب گشت. در سال 1942 به مقام معاونت وزارت فرهنگ برگزیده شد و سپس ریاست دانشگاه اسکندریه به او محول گردید و آن را تأسیس کرد. در سال 1950 وزیر فرهنگ شد و تعلیمات مجانی دوره مقدماتی و ابتدائی و متوسطه را برقرار کرد و سپس به تأسیس دانشگاه آسیوت (ناحیه ای در مصر علیا) پرداخت. علاوه بر این، تأسیس انستیتوی تحصیلات اسلامی در مادرید و ایجاد کرسی در شهر نیس و تأسیس مدرسه زبان های مختلف در قاهره از اموری است که در تحت توجهات او انجام گرفت.

در سال 1955 به ریاست انجمن رجال ادب مصر انتخاب گردید و در سال 1956 به عضویت شورای عالی ادب و هنرهای زیبای مصر منصوب شد. و به عضویت فرهنگستان مصر و فرهنگستان ادبی پاریس و فرهنگستان تاریخی مادرید پذیرفته شد. طه حسین عضو فرهنگستان های مایانس (آلمان) و دمشق و طهران و بغداد و رم نیز بوده و به اخذ دیپلم دکترای افتخاری دانشگاه های مونپولیه، و لیون و آتن و رم و اکسفورد و مادرید نائل آمده است. امتیازات و مدال ها و نشان ها: دارنده مدال های متعدد از دولت مصر و لبنان و سوریه و عراق و فرانسه و اسپانیا و بلژیک و یونان است.

مسافرت ها: بصورت رسمی و یا خصوصی به ممالک فرانسه، انگلستان، هلند، بلژیک، سویس، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، یونان، لبنان، سوریه، فلسطین، عربستان مسافرت کرده است. در تمام کنگره های مستشرقین شرکت کرده و نماینده<sup>۴</sup> کشور مصر در کنفرانس های یونسکو بوده است.

آثارش: کتاب مشهورش که «روزها» نام دارد به بیشتر از دوازده زبان از جمله فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، اسپانیولی، روسی، فارسی و چینی و غیره ترجمه شده است. آثار متعدّدش متجاوز از چهل جلد میشود از جمله نوول های بسیار و مطالعات اجتماعی و ادبی مختلف را میتوان نام برد و انتقادهای تاریخی، و نیز او را ترجمه های متعدّد است از جمله از یونانی قدیم (سوفکل) و از زبان فرانسه ترجمه<sup>۵</sup> بعضی آثار راسین و آندره ژید که دوست عزیز او بود آثاری

دارد. کتاب «آینده تعلیم و پرورش در مصر» او بزبان انگلیسی ترجمه شده و در امریکا انتشار یافته است.

نام طه حسین مکرر برای جایزه نوبل پیشنهاد شده است. طه حسین هر هفته در جمهوری مهم ترین روزنامه مصر مقالاتی می نگاشت و در دانشگاه تدریس می کرد. کتابی درباره دموکراسی تألیف کرده است.

### \*\*\*حتماً بین\*\*\*

جاناتان که ناشنوا متولد شده است بعد از عمل جراحی برای اولین بار صدای مادرش را میشنود. پستانک پس از شنیدن صدای مادر از شدت هیجان از دهانش می افتد پدر از این لحظه بیادماندنی فیلمبرداری میکند...  
مادر: سلام.  
پستانک از دهان کودکی می افتد.  
جاناتان با دهانی باز متعجب و شگفت زده مادرش را نگاه میکند!  
مادر: صدای منو می شنوی؟ جاناتان لبخندی میزند.  
مادر: سلام عزیزم. صدای منو می شنوی؟!  
کودک و مادر هر دو میخندند...







کارت شناسایی هوشمند دانشجویی

Electronical Post-Graduate Student Card



نام خانوادگی و نام : نظری گندشمین - محمد

موفقیت

شماره دانشجویی:

موفقیت

نام پدر:

موفقیت

کد ملی:

رشته تحصیلی: روانشناسی عمومی

مقطع: کارشناسی ارشد

موفقیت

تاریخ اعتبار:

مدیر حراسد

دانشگاه محقق اردبیلی



کد ده رقمی

شماره کارت



نام و نام خانوادگی: محمد نظری گندشمین

نوع معلولیت: جسمی حرکتی

شدت معلولیت: خیلی شدید ۹۶٪

استان: اردبیل

دکتر بهزاد داوودیان  
مدیر کل بهزیستی

آنچه یک معلول ( محمد نظری گندشمین ) می اندیشد

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

09143542328

M.N.G

۹۶٪

معلولیت

با ۴٪  
به دنبال موفقیت

[Nazaribest@yahoo.com](mailto:Nazaribest@yahoo.com)

[nazaribest.samenblog.com](http://nazaribest.samenblog.com)

<http://ketabesabz.com/authors/1505/محمد-نظری-گندشمین>



www.PuViE.COM